



تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری 8 مارس 1357
ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان، آذر درخشان، فریدا فراز، نرگس آتش، ندا روشن

مطالب این شماره:

- ۲ ✓ بترسید، بترسید، ما همه با هم هستیم!
- ۴ ✓ در حمایت از زنان جنگاور خیابان های تهران
- 6 ✓ گزارشی از سمینار داخلی سازمان زنان هشت مهر
- ۱۲ ✓ «شکاف نسلی» وسیله ایست برای رد سیاست انقلابی - شهرزاد مجاب
- ۱۴ ✓ اعلامیه هفتم جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰
- ۱6 ✓ نقد شعار «می کشم میکشم آذک که برادره کشت» و.. سیما آتش افروز
- ۱۷ ✓ زنان و بیانیه موسوی
- 23 ✓ جامعه طبقاتی و موقعیت اجتماعی زن- دسته هشت مهر افغانستان
- 25 ✓ دو روش، دو راه و دو افق در پرتو تظاهرات 16 آذر در لندن
- 27 ✓ فعالیت ها بمناسبت روز جهانی زن در چند کشور



بترسید، بترسید،

ما همه با هم هستیم!

تحمل نمی کنیم،

تن نمی دهیم،

تقاضا نمی کنیم،

قانون اسارت آمیز را خود لغو می کنیم،

قانون آزادی را خود می نویسیم،

اگر زدید می زنیم،

اگر کشتید باز برمی خیزیم،

جنگ تا بجنگیم!

اندازند تا بترسیم و عقب بنشینیم. اما ترس را دفن می کنیم و عقب نمی نشینیم. شک نیست بسیاری از دختران جوان و زنان به بیهودگی درخواست آزادی و برابری از نظام حاکم رسیده اند و می پرسند: چگونه می توانیم خواسته هایمان را به کف آوریم و آن ها را عملی کنیم؟

اولین راه چاره زنان تبدیل شورش پراکنده به یک شورش سازمان یافته است. بدون تشکل و نقشه ریختن نمی توان نظام را به چالش گرفت. بدون مبارزه متشکل و نقشه مند، فریادهای خشم تبدیل به مشت محکمی بر سر دشمن نمی شود؛ و تاثیر گذاری اش در سطح می ماند و دست آخر انرژی ما در مبارزات فردی، پراکنده و بی دورنما تهی می شود و درماندگی و یاس بر جای می ماند. ما زنان باید نشان دهیم که یک نیروی اجتماعی جدی هستیم، می توانیم دشمن را بشناسیم و تعریف کنیم، می توانیم برای مبارزات خود آماج و هدف تعیین کنیم، می توانیم برای رسیدن به هدف با هم متحد شویم، می توانیم نقشه بریزیم و برای انجام آن پیمان وحدت ببندیم، می توانیم توانایی های گوناگون مان را در خدمت به تحقق این نقشه و این پیمان جمعی به کار گیریم و برای آزادی و برابری بجنگیم. تشکیلات همین است. مبارزه متشکل افق های آگاهی ما را جهش وار گسترش می دهد. مبارزه متشکل نیروی ما را چند برابر می کند. مبارزه متشکل قابلیت های گوناگون را یکجا جمع کرده و به جمع ما خاصیت و کیفیتی اعجاب انگیز می بخشد. ایجاد گروه های متشکل زنان مبارز در ایران بخشی حیاتی از مبارزه زنان علیه جمهوری اسلامی و برای تحقق آزادی و برابری است. این گونه است که ما بطور واقعی می توانیم شعار «بترسید، بترسید، ما همه با هم هستیم» را تحقق بخشیم. سازمان زنان هشت مارس با تمام وجود و حداکثر توان در خدمت هر گروه از زنان که خواهان اتحاد و ایجاد گردان های متشکل خود در هر نقطه ایران هستند قرار دارد. اصلی ترین معیار ما برای وحدت مشخص کردن دشمن و جدا کردن صف خود از آن است. دشمن ما این فرد و آن فرد نیست. بلکه یک نظام است. نظامی به نام جمهوری اسلامی که ستم بر زن

خواسته هایمان روشن است! پاره کردن زنجیرهای اسارتی که جمهوری اسلامی بر دست و پایمان بسته است. زمان آن رسیده که ببندیشیم چگونه آزادی را بدست خود در میدان های نبرد با این دشمن خونخوار بدست آوریم. خیزش هشت ماهه اخیر نشان داد که ما زنان چه ظرفیت عظیمی برای رهائی خود و رها کردن کل جامعه داریم.

31 سال پیش در جواب فرمان حجاب اجباری خمینی گفتیم،

«ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!» در آن زمان 5 روز شورش کردیم تا باقی اهالی را نیز از خواب بیدار کنیم که چه نشسته آید همه را به قرون تاریکی خواهند کشید. اما صدای زن ارزشی نداشت که کسی به آن گوش دهد! اکثر مردم فکر نمی کردند این نیم «ضعیف» جامعه می تواند در تقابل با ارزش های قرون وسطائی حکومت اسلامی خمینی، ارزش های برابری و آزادی را پیش گذارد که متعلق به یک نظام اجتماعی متفاوت است. اکثر مردم درنیافتند (هنوز هم متأسفانه اکثراً" به آن آگاه نشده اند) که فرودستی و نابرابری زن یکی از شاخص های سلطه ارتجاع و استبداد بر جامعه و آزادی و برابری زن محک و معیار آزادی جامعه است.

جامعه ما بهای گرانی را بابت این جهل و نا آگاهی پرداخت. جمهوری اسلامی شالوده هایش را بر استثمار و ستم همه ی مردم استوار کرد که ستم بر زن از برجسته ترین آنهاست. نظام اسلامی، طناب بر گردن زن انداخت و سر آن را بدست مرد سپرد تا در ازای هر آنچه از او تاراج می کند مالکیت بر یک موجود دیگر را به او عطا کند و به این ترتیب دهانش را ببندد. زن به بردگی کشیده شد و افق مرد به افکار ارتجاعی و ارزش ها و سنت های قرون وسطائی آلوده شد. و بدین ترتیب 31 سال علیه کل جامعه تاخت و تاز کرد. سالها با گشت های ارشاد و منکرات و نگهداران اخلاق، ترس بر دلهایمان ریختند. 31 سال شلاق بد حجابی و سنگسار تحویلیمان دادند. و امروز که در پیشاپیش خیزش مردم علیه این نظام بلند شده ایم سگ های هار بسیجی و لباس شخصی را به جانمان می

ما عادت به آن ندارد که زنان صحبت از مشت در مقابل مشت کنند. زیرا زنان همواره سنگسار و سرکوب شده اند و همیشه «جنس ضعیف» بوده اند. جنبش رهائی زن در ایران نیاز به گردان هائی از دختران جسور و زنان با تجربه دارد که این دیوار «غیر ممکن» را نیز بشکنند و به کل جامعه درس آزادگی و شجاعت دهند.

زنان ایران در نبردشان علیه ستم بر زن تنها نیستند. ستم بر زن جهانی است و مبارزه برای ریشه کن کردن آن می تواند و باید خصلتی جهانی داشته باشد. به همین دلیل «سازمان زنان هشت مارس» از اتحاد زنان ایرانی و افغانستانی برای پیشبرد رزمی مشترک بوجود آمده است. چنین اتحادی برای هر چه قوی تر و پر صداتر کردن مبارزات زنان علیه جمهوری اسلامی ایران بشدت ضروری است. مبارزه زنان ایران علیه بنیادگرایی مذهبی و

پیروزی ما فصل نوینی را در رهائی همه زنان خاورمیانه بخصوص افغانستان خواهد گشود. جمهوری اسلامی ایران، ارتجاعی ترین دولت ستمگری است که زنان ایران تجربه کرده اند. اما طبقات حاکمه ی امپریالیستی آمریکا که ریاکارانه مدعی اند جنگ هایشان در عراق و افغانستان برای "رهائی زنان خاورمیانه" است، دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند. امپریالیسم آمریکا به نام "جنگ علیه ترور" و "آزاد کردن زنان" به افغانستان و عراق حمله کرد. اما کارش هیچ نبوده است مگر بارش وحشت بر سر مردم افغانستان و عراق و تقویت آتوریت های پدر سالار، عشیره ای و مذهبی. آنان نیز از ستم بر زنان در آمریکا و سراسر جهان سود می برند. در واقع ستم بر زن بخشی از ساختار نظام جهانی سرمایه داری است. تمام اینها نشانه های عمیقی از یک مسئله است: نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان نظام های سیاسی- اجتماعی حاکم ستم گرند و برای رهائی باید آن ها را سرنگون کرد و نظام هائی بنا کرد که هیچ زن و مردی در آن تحت ستم نباشد. ستمی

مشترکی که به زنان می شود، آنان را تبدیل به یک ارتش عظیم و قدرتمند کرده است. بی جهت نیست که زنان انقلابی و مترقی در آمریکا و دیگر نقاط جهان از مبارزات زنان ایران به هیجان آمده و به حمایت از آنان برخاسته اند. اگر مبارزات ما علیه جمهوری اسلامی با افقی روشن و رهائی بخش و بدون توهم به دارودسته های مرتجع درون جمهوری اسلامی یا قدرت های امپریالیستی پیش رود، زنان جهان نیز با عزمی راسخ تر به حمایت از ما بر خواهند خاست و با الهام از مبارزات ما با استواری و قدرت بیشتری جنبش رهائی زنان را در اقصی نقاط جهان گسترش داده و آن را تبدیل به صدای روشن رهائی بشریت خواهند کرد. باشد که آوای ما جهانی شود و به دشمنانمان در سراسر جهان هشدار دهیم که: بترسید، بترسید، ما همه با هم هستیم!

سرنگون باد نظام زن ستیز جمهوری اسلامی

نه به جمهوری اسلامی، نه به امپریالیسم

پیروز باد مبارزات رهائی بخش زنان در سراسر جهان

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) مارس 2010 ■

و ناقص العقل و نیمه انسان دانستن زن یک شالوده ی اساسی اش است. امروزه در درون این نظام اختلافی خانوادگی پدید آمده است. این اختلاف خانوادگی ماهیت این جناح ها را عوض نکرده است. هم جناح حاکم و هم جناح اصلاح طلب (با رهبران «سبز») طرفداران محکم نظام جمهوری اسلامی اند. خامنه ای حافظ و نگهدار اصلی نظام جمهوری اسلامی است. اما موسوی و کروبی که مدعی مخالفت با وی هستند خود از بنیان گذاران این نظام بوده اند و در هیچ یک از سخنان و اطلاعاتی های اخیر خود علیه زن ستیزی این نظام موضع گیری نکرده اند. بلکه برعکس، بارها سوگند خورده اند که شالوده های این نظام را حفظ خواهند کرد. بخشی از جنبش زنان مانند آنان که در زیر چتر «کمپین یک میلیون امضاء» و «همگرایی زنان» جمع شده اند، با وجود آنکه مدعی حمایت از حقوق زن هستند اما به تبعیت از فرامین ارتجاعی این رهبران «سبز» از طرح خواست های زنان در خیزش اخیر پرهیز کرده اند. اینان هم مانند رهبران «سبز» خود می خواهند نظام جمهوری اسلامی را حفظ کنند و برای موجه جلوه دادن روش خود ادعاهای حیرت انگیز می کنند و می گویند، در چارچوب جمهوری اسلامی نیز می توان به آزادی زن دست یافت! اما ما در فراز و نشیب های مبارزه مان هرچه بهتر به ماهیت جمهوری اسلامی پی برده ایم. هرچه بهتر درک کرده ایم که برای نبردمان باید یک افق روشن و سازش ناپذیر داشته باشیم. زیرا در غیر اینصورت، انرژی مبارزاتی ما در بیراهه هائی مانند تجدید سازماندهی ستم بر زن در اشکالی دیگر و دست نخورده گذاشتن نظام، به هرز خواهد رفت. ما نباید فریب وعده های دروغین و بیراهه ها را بخوریم. انقلاب تنها راه نجات ماست. زنان بیش از هر کس از یک انقلاب واقعی نفع می برند. پس از 31 سال تجربه، هر زن آزاده و آگاه می تواند درک کند روش واقعی مبارزه برای آزادی و برابری (و نه روش یا راه دروغین مبارزه) آن است که برای سرنگونی این نظام مبارزه کنیم و نه در چارچوب آن.

خیزش هشت ماهه اخیر همه مرتجعین را به وحشت انداخته است زیرا این خیزش پتانسیل و انرژی و استعداد عظیم نهفته در مردم بخصوص زنان را برای به گور سپردن نظام جمهوری اسلامی نشان داده است. این خیزش نشان داد که حرکت در چارچوب جمهوری اسلامی و تقاضای «حق» از آن تا چه حد ارتجاعی، قهقرائی و ضد مردمی است و هرگز نباید به آن تن داد.

در هشت ماه گذشته اعمال وحشیانه اوباش و ارادل پاسدار و بسیجی و نیروهای قوه قضائیه جمهوری اسلامی علیه مردم و بخصوص علیه زنان، به مردم نشان داد که نه تنها نمی توان بطور پراکنده با این جانین مبارزه کرد بلکه با دست خالی نیز نمی توان با آنان مقابله کرد. رهبران «سبز» موعظه می کنند که خشونت پاسدار و بسیجی را باید با «عظوفت» پاسخ داد. در حالیکه برای زنانی که مورد تعرض پاسدار و بسیجی قرار می گیرند، این به معنای «عظوفت» نشان دادن به متجاوز خود است و هیچ زن آزاده ای نمی تواند با متجاوز خود با عظوفت و مهر رفتار کند. جامعه سنتی

در حمایت از زنان جنگاور خیابان های تهران

در سال 2010، هشت مارس روز جهانی زن را در حمایت از زنان ایران جشن بگیریم. این زنان در 8 ماه گذشته درگیر نبردهای خیابانی جسورانه با نیروهای انتظامی و اوباش بسیجی و لباس شخصی های جمهوری اسلامی ایران که یکی از بیرحم ترین رژیم های ضد زن بر روی کره زمین است بوده اند. بسیاری از آنان در این مبارزات دستگیر، زخمی و کشته شده اند و عده ای دیگر در محل کار، کلاس های درس، خوابگاه های دانشگاه و در خانه یا خیابان، توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده اند. کمترین نیاز این زنان، زنانی که مرگ را به چالش گرفته اند، سرنگونی کامل جمهوری اسلامی ایران است. ضرورتی که بطور فزاینده آن را احساس می کنند. آنان در پیش برد این مبارزه نیازمند حمایت و عشق انترناسیونالیستی خواهران و برادرانشان در چهارگوشه جهان هستند. اگر زنان ایران در این امر موفق شوند، چشم انداز نوینی برای زنان خاورمیانه آغاز خواهد شد و پیروزی بزرگی برای جنبش جهانی زنان و مبارزه برای پایان دادن به همه نوع ستم گری در جهان خواهد بود.

اصلاح خواهند کرد. این رهبران موعظه می کنند که حملات بسیجی و پاسدار را باید با مهر و عطفوت پاسخ گفت. این برای زنان به معنای آن است که در حین تجاوز با متجاوز خود با مهر و عطفوت رفتار کنند! آنان مردم را از متشکل شدن و دست زدن به مبارزات سازمان یافته منع می کنند و فرمان می دهند که مردم باید طبق فراخوان های آن ها و آنهم بطور فردی به تظاهرات های خیابانی بیایند - طبق الگوی انتخاباتی «یک نفر، یک رای»! آنان مردم را از بحث و مجادله بر سر برنامه های متفاوت و راه های متفاوت برای آینده جامعه منع می کنند و وعده می دهند که شکاف عظیمی را که میان برنامه آن ها و اراده و آمال مردم موجود است «بعدا» و از طریق «فرآیندهای انتخاباتی واقعا آزاد» حل کنند. این واقعیت که رهبری سبز هر نوع خواست یا شعاری را در حمایت از لغو حجاب اجباری و لغو قانون اساسی ملهم از شریعت و قوانین جزائی اسلامی را ممنوع و بی ربط به اوضاع می داند، نشان دهنده ماهیت و دستور کار ارتجاعی آنان است. خود موسوی در دهه اول جمهوری اسلامی، نخست وزیر بود و با تمام وجود برای تقویت موقعیت فرودست زن در این نظام تلاش کرده است. موسوی بارها برنامه و شعار خود را با تاکید اعلام کرده است: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم»! اما جمهوری اسلامی که موسوی عاشقانه آن را می پرستند نظامی ارتجاعی است که متکی بر تبعیت زن از مرد است، پوشاندن سر تا پای زن در پارچه دیرک نظام اخلاقی آن است، و سنگسار زن «زنا» کرده ضامن «انسجام اجتماعی» آن است. آن هائی که نمی خواهند از چنین نظام اجتماعی ارتجاعی حمایت کنند باید رهبری «سبز» را نیز کنار بزنند. و فراموش نباید کرد که «کمپین یک میلیون امضاء» و شاخه های مختلف آن، بازوی رهبری سبز در جنبش زنان هستند. نیروهای ارتجاعی مختلف برآنند که یکبار دیگر مبارزات زنان ایران برای آزادی و برابری را در نطفه خفه کنند. ما باید در مقابل این تلاش ها بایستیم. یک راه دیگر - یک راه انقلابی را - باید در مقابل مبارزات خود بگشانیم. زنان انقلابی ایران سخت در باره این مسائل فکر می کنند. آنان زنان و دیگر اقشار مردم را فرا می خوانند که یک افق و چشم انداز روشن و بی

رژیم جمهوری اسلامی ایران 31 سال پیش در نتیجه شکست انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران متولد شد. زمانی که بنیادگرایان اسلامی مرتجع به رهبری خمینی رهبری توده ها را گرفتند و انرژی و فداکاری های آنان را برای استقرار یک دولت مذهبی استفاده کردند، انقلاب سقط شد. آمریکا و دیگر قدرت های غربی راه را برای قدرت گیری بنیادگرایان اسلامی باز کردند. کمتر از یکماه از قدرت گیری خمینی نگذشته بود که خمینی فرمان حجاب اجباری را صادر کرد. در اعتراض به این فرمان ارتجاعی ده ها هزار زن در خیابان های تهران به تظاهرات پرداختند خیزشی که 5 روز به طول انجامید. زنان شعار می دادند: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!» این خیزش ندائی بود به دیگر اقشار مردم که بیدار شوند. اما اغلب مردم این حقیقت را نفهمیدند که ستم بر زن یکی از شاخص های عمده همه دولت ها و نظام های ارتجاعی و جهانی زنان یکی از شاخص های تعیین کننده هر انقلاب واقعی، است.

جامعه ما بهای گرانی بابت این جهل پرداخت.

امروز زنان ایران بار دیگر به موضع تعرض باز گشته اند. مبارزات جسورانه آنان در خیابان های تهران و شهرستان های کشور بسیاری را در چار گوشه جهان الهام بخشیده است. اما راهی که در پیش دارند بس خطرناک و پر پیچ و خم است. خطر سیاسی در آنجاست که در حالیکه زنان متهورانه علیه نگهبانان این نظم و قانون ارتجاعی می رزمند، اما اغلبشان مجهز به این آگاهی نیستند که کسب رهائی مستلزم چیست. حتا اولیه ترین خواست های آنان در میانه جنبش عمومی که خود نیز از همان مشکل در رنج است گم و گور شده است.

یکی از موانع بزرگ در راه جنبش جهانی زنان، رهبری ارتجاعی «سبز» است که در راس آن میرحسین موسوی قرار دارد. این رهبری تلاش می کند آمال مردم و جنبش آنان را در محدوده «اصلاح» جمهوری اسلامی نگاه دارد. برای مردم موعظه می کند که دوران تغییرات رادیکال (انقلاب ها) تمام شده است و اکنون عصر تغییرات تدریجی است - یعنی مردم ابتدا باید در راه به قدرت رساندن اینان جانبازی کنند و به آنان اعتماد کنند که نظام را

کودکان، اسارت فکری مذهبی، جنگ ها، هولوکاست ها و نسل کشی ها (ژنوسیدها) دائما توسط این نظام تولید می شوند. این نظام به طرق گوناگون ما را از بین می برد. و زمانی که سر به شورش بر می داریم گردانندگان آن ما را سرکوب کرده و سپس صندوق رای انتخابات را نشانمان می دهند و می گویند کلید رهائی ما در این جعبه ی سحرآمیز است! به ما می گویند دموکراسی و بازار سرمایه داری قله های نهائی دستاوردهای بشر هستند و باید به دموکراسی آنان امید ببندیم و بازار سرمایه داری را رونق بخشیم. اما سرمایه داری به نقطه اوج گنبدگی خود رسیده است. به هیچ وجه راهی برای اصلاح خود یا تعدیل روش زندگی هولناکش نگذاشته است. این نظام به خودی خود از بین نخواهد رفت. باید توسط مردمی آگاه دفن شود. ما اعلام می کنیم ادامه ی حیات این نظام فقط منجر به تنگ تر شدن حلقه ی طناب دار به دور گردن ما خواهد شد و زندگی اکثریت مردم جهان دهشتناک تر از آن که هست خواهد شد و در میان این اکثریت، زنان بیش از همه لطمه می بینند.

ما ده ها سال است که علیه موقعیت فرودستی و فرمانبرداری تحمیلی مان می جنگیم. در فراز و نشیب های این نبرد، هرچه بهتر به ماهیت نظام های طبقاتی که این ستم را تولید و تقویت می کنند پی برده ایم. فهمیده ایم که باید بطور سازمان یافته مبارزه کنیم. ما هرچه بهتر درک کرده ایم که برای نبردمان باید یک افق روشن و سازش ناپذیر داشته باشیم. زیرا در غیر اینصورت، انرژی مبارزاتی ما در بیراهه هایی که منجر به تجدید سازماندهی ستم بر زن در اشکالی دیگر و دست نخورده گذاشتن نظام خواهد شد، به هرز می رود. ما نباید فریب وعده های دروغین و بیراهه ها را بخوریم. انقلاب تنها راه نجات ماست. زنان بیش از هر کس از یک انقلاب واقعی نفع می برند. ستم مشترکی که به زنان می شود، زنان جهان را تبدیل به یک ارتش عظیم و قدرتمند کرده است که چیزی برای از دست دادن ندارند و جهانی برای فتح دارند. ستم بر زن امری جهانی است و مبارزه برای ریشه کن کردن آن می تواند و باید دارای خصلتی انترناسیونالیستی باشد.

روز جهانی زن (هشت مارس) نزدیک است. این روز، روز مبارزه علیه ستم بر زن و یادآوری به همه است که جنبش رهائی زن، در مورد انواع و اقسام جنایت هائی که این نظام علیه بخش های مختلف بشریت مرتکب می شود، حرف دارد. بیانیید روز جهانی زن را در آمریکا و سراسر جهان با این تعهد جشن بگیریم و به زنان مبارز ایران کمک کنیم تا به اهداف این مرحله از مبارزه خود یعنی، سرنگونی جمهوری اسلامی، کسب آزادی و برابری شان بدست خود و در اتحاد با دیگر ستمدیدگان ایران برسند. بیانیید متحد شویم و تصمیم بگیریم که بانگ رسای انقلاب در زمانه ای باشیم که از یک سو وفور حیرت انگیز و از دگر سو بیرحمی، تبعیض، بی عدالتی و نابودی افسارگسیخته مشخصه آنست.

بگذار تا زنجیرهایمان را بشکنیم و رها کننده ی بشریت باشیم .

سازمان زنان هشت مارس (ایران -افغانستان) - آمریکا مارس 2010 ■

ابهام اتخاذ کنند و هشدار می دهند که در فقدان چنین افقی، فداکاری های زنان و مردم تبدیل به دست مایه ای برای یک دارودسته ارتجاعی برای استقرار همین نظام یا بدتر از آن خواهد شد.

فقط نیروهای سیاسی ارتجاعی در ایران نیستند که می خواهند از خشم و مقاومت مردم برای پیشبرد اهداف خود سود جویند. قدرت های بزرگ جهان هم به حداکثر تلاش می کنند تا مانع از آن شوند که خیزش کنونی مردم ایران به آنان و منافعشان ضربه زند.

جناح های مختلف طبقات حاکمه آمریکا فعالانه درگیر بحث و مناظره اند که چگونه می توانند از خیزش کنونی در ایران برای پیشبرد منافع امپریالیستی خود در ایران و خاورمیانه استفاده کنند.

جمهوری اسلامی ایران ارتجاعی ترین دولت ستمگری است که زنان ایران تجربه کرده اند. اما طبقات حاکمه ی امپریالیستی آمریکا که با جنگ های خونین و بیرحمانه فتح و غارت مردم خاورمیانه را به نابودی کشانده اند دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند. آنان ریاکارانه مدعی اند جنگ هایشان برای "رهائی زنان خاورمیانه" است و با این ادعاهای نفرت انگیز جنایات خود را

توجیه می کنند. آنان نیز از ستم بر زنان در آمریکا و سراسر جهان سود می برند. در واقع ستم بر زن بخشی از ساختار نظام جهانی سرمایه داری است. امپریالیسم آمریکا به نام "جنگ علیه ترور" و "آزاد کردن زنان" به افغانستان و عراق حمله کرد. اما کارش هیچ نبوده است مگر بارش وحشت بر سر مردم افغانستان و عراق و تقویت آتوریت های پدر سالار، عشیره ای و مذهبی. در اغلب کشورهای خلیج در خاورمیانه که توسط امپریالیسم آمریکا (و شیخ های اسلامی شان) اداره می شوند زنان حتا از حق رانندگی محرومند. شما هر روز در تلویزیون سی ان ان، تصاویری از جزیره سحرآمیز دوبی که در واقع نه یک کشور بلکه یک کازینو و معاملات ملکی بزرگ است را می بینید. اما سی ان ان هرگز نمی گوید که در پس پشت این تصاویر جادویی، زنان جوان ایرانی، عراقی، فیلی پینی، افغانستانی در بازار فحشا مورد معامله قرار می گیرند. حمله آمریکا به عراق و اشغال آن، به این بازار برده فروشی در سراسر خاورمیانه رونق بخشیده است.

در کشورهای ما، ایران و افغانستان، و بطور کلی در خاورمیانه نیروهای بنیادگرای اسلامی ادعا می کنند که بدیلی درمقابل نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی هستند. اما نیروهای بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه در اصول پایه ای نظام سرمایه داری امپریالیستی مانند تقدس قانون مالکیت خصوصی، ستم بر زن و استفاده از جهل سازمان یافته برای درانقیاد نگاه داشتن توده ها سهیم هستند.

ستمدیدگی زنان کاملا به نظام های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی که بر جوامع ما و در سطح جهان حاکم اند، مربوط است. شرایط کلی زنان در سراسر جهان را می توان بردگی مدرن خواند. این شرایط از ماهیت نظام اجتماعی حاکم در این جهان سر بلند کرده و بازتولید می شود. ستم بر زن در هر سلول نظام های اجتماعی کنونی جهان (چه آن ها که تحت حاکمیت نیروهای بنیادگرای اسلامی اند و چه آن ها که تحت حکومت های امپریالیستی هستند) حک شده است. زن ستیزی و برده کردن زنان، فقر، جوسازی نفرت انگیز علیه همجنس گرایان، آپارتاید جنسی و نژادی، کار

گزارشی از سمینار داخلی سازمان زنان هشت مارس

لیلا پرنیان

(که در سال 1949 به پیروزی رسید) در رابطه با مسئله رهایی زنان و مسئله دموکراسی و دیگر مسائل پرداختیم. انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین نقطه عزیمت نوینی در مسیر رهایی زنان از خود بجای گذاشتند.

در هر دو کشور (بخصوص در چین) زنان زیر اسارت نظام ارباب - رعیتی و استبداد سیاسی، استبداد خانواده (پدرسالاری) و استبداد دین بودند. این انقلابات نه تنها به فوریت و بطور رادیکال نظام فئودالی را برکنندند و آزادی و برابری زن و مرد و جدائی کامل دین از دولت را در قانون تأمین کردند بلکه بسیار فراتر از آن رفتند و در عمل خاک کهنه جامعه که این روابط ستم گرانه را تولید می کند شخم زدند و افکار و فرهنگ سنتی مردم را با افکار و فرهنگ نوین، اخلاق و ارزش های کهنه را با اخلاق و ارزش های نوین به چالش طلبیدند.

در طی مدت کوتاهی پس از انقلاب در همه عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رای، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شدن ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، برابری دستمزد میان زن و مرد و... از دستاوردهای اولیه این انقلابات در رابطه با مسئله زنان و قدم گذاشتن در راه رهایی آنها بود. شوروی اولین کشور اروپائی بود که حق طلاق و سقط جنین پس از انقلاب 1917 در آن متحقق شد. بطور کلی می توان گفت کاری که در اولین سال حکومت شوروی در مورد حقوق زنان انجام گرفت، حتی یک صدم آن در پیشرفته ترین کشورهای بورژوائی انجام نگرفته بود. برای مثال، حق سقط جنین در فرانسه تازه در سال 1974 به رسمیت شناخته شد.

اما برابری قانونی و رسمی به معنای برابری واقعی نیست. به همین دلیل لنین به درستی می گوید که «علیرغم تمام

ایدئولوژی باشد، متناسب با دیدگاه طبقاتی خود به یک انقلاب بزرگ و قاطع در فرانسه دست زد.» این انقلاب طومار سلطنت را در هم پیچید و نظام فئودالی فرتوت و پوسیده و وابسته به کلیسا را تقریباً به طور کامل از ریشه برکنند. در واقع مردم سالاری یا همان دموکراسی در مقابل دین سالاری یا خدا سالاری طرح شد. این انقلاب به همان اندازه که اقتدار روابط ارباب - رعیتی و اقتدار دین را در جامعه ریشه کن کرد، موجب آزادی زنان شد.

اما این آزادی بسیار محدود بود. زنان با وجود شرکت فعال در انقلاب فرانسه، سهمی زیادی از آن نبردند و در قانون اساسی به حقوق پایه ای خود دست نیافتند. در کشاکشهای سیاسی پس از پیروزی انقلاب، زنانی که مدافع حقوق سیاسی برابر بودند بیرحمانه سرکوب شدند. نمونه برجسته آن «المپ دو گوژ» است که به گیوتین سپرده شد. در انقلاب فرانسه ضربه تعیین کننده ای بر مناسبات فئودالی وارد شد، اما تحولات بورژوا - دموکراتیک در رابطه با زنان بسیار کند پیش رفت. به همین دلیل است که می بینیم زنان در فرانسه تا سال های بعد از جنگ جهانی دوم حتا از حق رای محروم بودند. با وجود رشد مناسبات سرمایه داری در فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه داری و کشیده شدن بیش از پیش زنان به عرصه نیروی کار و مهمتر از آن مبارزات زنان و طبقه کارگر، اما مالکیت مرد بر زن توسط سرمایه داری و در خدمت به آن حفظ شد و از آن زمان تا کنون از آن پاسداری شده است. تداوم ستم بر زن در نظام سرمایه داری این حقیقت را ثابت کرد که اگر در نتیجه انقلاب صرفاً یک نظام ستم و استثمار به جای نظام ستم و استثمار قبلی بنشیند، ستم بر زن ریشه کن نمی شود بلکه در اشکال جدید ادامه پیدا می کند.

در این سمینار به طور مشخص به نقش و جایگاه انقلابات سوسیالیستی در شوروی (که در سال 1917 پیروز شد) و چین

در اواخر ماه ژانویه 2010 سمیناری با حضور فعالین سازمان زنان هشت مارس از کشورهای مختلف، همراه با میهمانانی که به این سمینار دعوت شده بودند، برگزار شد. برای آمادگی شرکت در این سمینار منابع گوناگونی در مورد موضوعاتی هم چون: انقلابات بورژوائی قرن 18، انقلابات سوسیالیستی شوروی و چین، زمینه های شکل گیری گرایشات رفرمیستی در سطح جهانی و ملی، مسئله دموکراسی و هم چنین نظرات سازمانها و احزاب مختلف در رابطه با اوضاع کنونی در ایران و نظراتشان در مورد مسئله زنان مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت.

یکی از موضوعات مورد بررسی، انقلابات بورژوائی قرن 18 بخصوص انقلاب بورژوائی فرانسه بود. گرایشات راست درون جنبش زنان و سخنگویان جریان «سبز» تاریخ تحولات رادیکال در جوامع مختلف را تحریف می کنند. تحریف این تاریخ هم یکی از آن هاست. آنان ادعا می کنند در **هیچ مقطع از تاریخ** و در **هیچ نقطه جهان**، تغییر و تحولات اجتماعی پیشرو حاصل انقلاب نبوده است. هدف اینان از این گونه تحریفات آشکار و تاریخ نویسی های وارونه آن است که مردم بخصوص زنان و جوانان را از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی که گام اول ضروری برای گشودن راه تحولات اجتماعی است دور کنند.

پس از بحث های مختلف در مورد نقش و جایگاه انقلابات قرن 18 بخصوص انقلاب فرانسه به این نتیجه رسیدیم که: انقلاب فرانسه نه فقط فرانسه بلکه اروپا را از قید فئودالیسم و حاکمیت کلیسا نجات داد. بدون این انقلاب حاکمیت کلیسا سرنگون نمیشد و در نتیجه جدائی دین از دولت به وقوع نمی پیوست. انگلس در مورد انقلاب فرانسه می گوید: «هنگامی که بورژوازی قرن 18 به قدر کافی قدرت یافت که از خود دارای یک

قوانینی که زن را آزاد می کند، اما زن هم چنان برده کارخانگی است.» و الکساندرا کولنتای نیز جدائی آشپزخانه از ازدواج را رفرمی هم تراز با جدائی کلیسا از دولت می دانست. به همین دلیل دولت سوسیالیستی شوروی آگاهانه به سازماندهی آشپزخانه های عمومی پرداخت. طی سالهای 1919 تا 1920، 12 میلیون نفر در شهر ها از رستوران های عمومی استفاده می کردند. در حالیکه پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری از این تحولات بسیار دور بودند. یکی دیگر از موضوعات بحث و گفتگوی سمینار موضوع دموکراسی بود. در این میحث شرکت کنندگان به بررسی نظرات سخنگویان «سبز» پرداختند. آنچه آشکار می شود دروغ ها و وارونه گوئی های سخنگویان «سبز» است. آنان به مقوله دموکراسی نیز مانند تاریخ برخوردی ابزاری می کنند و برای اینکه به مقاصد نظری فوری و دم دست خود برسند هر گونه که دلخواهشان است آن را تفسیر و معنی می کنند. و حتا ادعا می کنند که مفهوم و فکر «دموکراسی» در برابر سوسیالیسم شکل گرفت! در حالیکه هر کس مقداری با تاریخ آشنا باشد می داند که دموکراسی بورژوائی حاکم در کشورهای سرمایه داری نتیجه انقلابات بورژوائی است که پس از شکست های متعدد، در قرن 18 بطور قطع پیروز و مستقر شد. و در آن زمان هنوز سوسیالیسم به دنیا نیامده بود که دموکراسی در مقابل آن طرح شده باشد! و باز باید یادآوری کرد که سرنگونی قدرت کلیسا به روش انقلابی در قلب آن قرار داشت و نظام دموکراسی در برابر نظام ارباب - رعیتی دینی قد علم کرد. دموکراسی برای سخنگویان و رهبران «سبز» و متحدینشان در جنبش زنان تنها به این معنی است که مردم هر چند سال یک بار این حق را داشته باشند که از میان این یا آن جناح جمهوری اسلامی یکی را انتخاب کنند. و اینطور وانمود می کنند که این عین دموکراسی یا مردم سالاری است. دموکراسی مورد نظر اینان دموکراسی در درون طبقات حاکمه است اما به مردم القاء می کنند که گویا

این چیزی است که برای غنی و فقیر، ستمگر و تحت ستم، یکسان است و به نفع همه است. بر خلاف ترسیم این دارودسته منفعت جو و سازشکار، دموکراسی یک مقوله ماورا طبقاتی نیست بلکه دقیقا مقوله ای طبقاتی است. دموکراسی بخشی از روبنای سیاسی است که رابطه میان حاکم و محکوم، ستمگر و تحت ستم را منعکس می کند.

نکته دیگر که مرتباً تحریف می شود این است که گویا در کشورهای سابقا سوسیالیست دموکراسی وجود نداشت. درکشورهائی که انقلاب سوسیالیستی شد برای اولین بار در تاریخ اکثریت جامعه که سابقا تحت ستم و استثمار بودند طعم دموکراسی را چشیدند و آنهم نه در حد شرکت هر چند سال یکبار در انتخابات بلکه از طریق شرکت صدها میلیون نفر در بازسازی و اداره مهمترین جوانب اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه جنبه هائی که سابق بر این از آن محروم بودند. به همین دلیل دموکراسی در آن کشورهای سوسیالیستی (با وجود آنکه هنوز در گام های اولیه بودند و اشکال ابتدائی سوسیالیسم را تجربه می کردند) دموکراسی مربوط به اکثریت مردم بود و نه اقلیتی که ابزارهای تولید ثروت جامعه را در دست داشتند.

مسئله رفرم و رفرمیسم و اینکه چه عواملی به رشد و گسترش دیدگاه رفرمیستی یاری رسانده است، موضوع دیگری بود که در این سمینار مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. شکست انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین زمینه ساز رواج بی اعتمادی به انقلاب و گسترش تفکر رفرمیستی در سطح جهان شده است. از 20 سال پیش به این سو، این روند شدت و حدت بیسابقه ای یافته است. پس از فروپاشی شوروی در سال 1990 امپریالیست های غربی و مرتجعین جهان بی وقفه بر بوق و کرنا دمیده اند که: انقلاب و کمونیسم مرد! در حالیکه، شوروی بهیچوجه نماینده سوسیالیسم نبود و ده ها سال پیش از آن به کشوری سرمایه داری تبدیل شده بود که نقاب سوسیالیسم را برای فریب مردم آن کشور و مردم جهان نگاه داشته بود.

در هر حال، تبلیغاتی که بی وقفه در جهان جریان داشته بشدت سطح خواست ها و توقعات بخش بزرگی از مردم جهان را پائین آورده است. روشنفکران ناامید و سرخورده نقش زیادی در پائین آمدن افق انتظارات مردم داشته اند. آنان به جای آن که نقش خود را در «روشن» فکری بازی کنند برای مردم موعظه می کنند که باید به حداقل ها قانع باشند. و منظورشان از قانع بودن به حداقل ها آن است که باید به جنایت های نظام های حاکم تن داد و به آنها عادت کرد و شخصیت های ارتجاعی را به عنوان رهبران خود برگزید. و هر کس هم عادت نمی کند بهتر است فقط خود و دیگران را با نرم کردن لبه های نیز و برنده این نظام مشغول کند.

بطور مشخص عده ای از فعالین جنبش زنان در ایران که دارای گرایشی راست و محافظه کار هستند تحت عنوان «فلسفه پراگماتیستی» به این گونه خدمتگزاری مشغولند. در رابطه با ایران علاوه بر این تبلیغات جهانی، مسئله شکست انقلاب 57 بسیاری از روشنفکران را در مورد دورنما و امکان تحقق انقلاب و حل ریشه ای مسائل و مشکلات جامعه دچار شک و شبهه کرده است. در این میان فعالین گرایش راست در جنبش زنان، و رهبران «سبز» تمام تلاش خود را کرده و می کنند که از این جو استفاده کنند و سطح توقعات زنان و دیگر اقشار و طبقات جامعه را به پائین ترین سطح تقلیل دهند و کوشش دارند که در عرصه تئوری و پراتیک «ثابت» کنند که تنها راه رسیدن به برخی مطالبات زنان و مردم از طریق حک و اصلاح همین نظام میسر است.

در سمینار به این نکته اشاره شد که ما مخالف رفرم نیستیم بلکه مخالف رفرمیسم هستیم. در حقیقت اگر هر رفرمی به نفع زنان و یا سایر ستمدیدگان در هر جامعه ای انجام شده در نتیجه انقلابات و مبارزات رادیکال از پائین بوده است و نه بعنوان "هدیه ای" از بالا مبارزاتی که در فرآیندی پر پیچ و خم جهان را بجلو سوق داده است. مبارزات سیاهان و زنان در آمریکا در دهه 60 و 70 بر مبنای خواست های اصلاح طلبانه و رفرمیستی بوجود نیامد. در واقع امثال مارتین لوتر

کینگ و خواسته های رفرمیستی او نبود که جنبش سیاهان را آفرید، این فمینیستهای رفرمیست نبودند که باعث و بانی اصلاحات در مورد مسایل زنان شدند، بلکه در اثر اوضاع انفجاری و مبارزات سهمگین و خونین سیاهان و زنان بود که دولت های سرمایه داری اروپا و آمریکا عقب نشستند و تن به اصلاحاتی دادند.

در این سمینار یک بار دیگر بر روی این اصل مهم تاکید شد که درجه پیشرو و آزاد بودن یک جامعه وابسته به موقعیت زنان آن جامعه است. در شرایط کنونی برای روشن کردن ماهیت مترقی یا ارتجاعی هر شخصیت و حزب سیاسی کافی است به نظریه و عمل آن ها در مورد مسئله زنان نگاه کنیم و ببینیم برنامه ایجاد چه نوع جامعه ای را دارند و در جامعه مورد نظر آنان موقعیت و وضعیت زنان چیست.

در این سمینار بر روی این مسئله تاکید شد که سازمان زنان هشت مارس باید در نشان دادن چهره واقعی رهبران «سبز» از جمله موسوی در مورد زنان بخصوص به نسل جوان کوشش بیشتری بکند. به این مسئله اشاره شد که در دوران حاکمیت موسوی بود که کلیه قوانین زن ستیزانه شد. گشت های کنترل زنان بوجود آمد و زمانی که موسوی در بیانیه هایش مکررا بر سر این موضوع پافشاری می کند که می خواهد جامعه را به زمان امامش یعنی خمینی برگرداند، نشان از این دارد که در رابطه با مسئله کل جامعه، مسئله زنان، مسئله زندانیان سیاسی، مسئله اقلیت های مذهبی و.... در کجا ایستاده است.

نقطه شکننده بزرگ رهبران «سبز» حمایتشان از حکومت دینی و اسارت زنان در چنگال آن است. آنان خواهان حفظ چارچوب این نظام هستند؛ نظامی که یکی از ستون های اصلی اش فرودستی زنان است. پائینه آشیل هر دو جناح جمهوری اسلامی، حمایتشان از این موقعیت اسارت بار زنان است. یک نقطه مثبت و قابل اتکاء این است که نقش زنان در خیزش های اخیر به نظرات بغایت

رفرمیستی جریان راست در جنبش زنان ضربه وارد کرده است. اینان که به نام های «کمپین» و «همگرایی» و غیره فعالیت می کنند، در قبل و هم چنین پس از خیزش 8 ماهه تلاش داشتند زنان را به گرد آمدن به حول خواسته های کوچک راضی کند. اما در عمل فاصله عمیقی بین زنانی که در مبارزات چند ماهه اخیر شرکت داشتند با طرز تفکر رفرمیستی اینان بوجود آمده است. نسل جوان بی باک، حجابش را در می آورد، سنگ به دست به نیروهای بسیجی حمله می کند و این نوع حرکات شجاعانه عملا در ضدیت آشکار با اهداف و نظرات جریان راست جنبش زنان قرار دارد.

جنبشی که در ایران به راه افتاده است حاصل فشرده شدن خشم 30 ساله ای است که در نتیجه فرودستی مطلق زنان، فقر و فلاکت، اعتیاد، فحشا، بی خانمانی، ستم بر همه مردم و هزاران درد دیگر بوجود آمده است. اما این جنبش هنوز پولاریزه نشده و جریانهای بسیار متفاوت در درون آن هستند. یک جریان، به حول رهبری «سبز» خواهان حفظ جمهوری اسلامی است و می خواهد خشم و نفرت 30 ساله مردم از جمهوری اسلامی را به مجرای تحقق اهداف خود بگشود. می خواهند خشم و نفرت مردم را دست مایه معاملات پشت پرده خود قرار دهند. جریان دوم، اکثریت مردم هستند. مردمی که در مبارزات دوره اخیر نشان دادند که علیرغم خطر مرگ و شکنجه و اعدام باز به میدان می آیند و نفرت عمیق خود از جمهوری اسلامی را به هر طریقی اعلام می کنند. در این میان زنان به وسعت کل جامعه تضادی آشتی ناپذیر با نظامی که آنان را فرودست کرده است دارند. تا زمانی که این دو جریان از هم جدا نشده اند جنبش مردم نمی تواند خود را رها ساخته و به سوی ساختن جامعه نوین حرکت کند.

ولی چه چیزهایی می تواند این جنبش را پولاریزه کند. رهبران «سبز» در بیانیه هایشان نوشتند که چه چیزهایی نباید بشود. گفتند شعارهای ساختار شکنانه مرگ این جنبش است. گفتند در عاشورا

حجاب از سر کندن زنان توهین به آنان بوده است. در پرتو همین مسئله شرکت کنندگان سمینار نگاهی گذرا به بیانیه 5 ماده ای زنان که اخیرا برای حل «بحران» انتشار یافته کردند. (1)

روش و افقی که این بیانیه پیش می گذارد نه تنها به پولاریزاسیون ضروری کمکی نمی کند بلکه در خلاف جهت آن حرکت می کند. مثلا در این بیانیه پیشنهادات برای حل «بحران» مطرح می شود. اولاً این اوضاع بحرانی است اما برای جمهوری اسلامی و نه برای مردمی که در چند ماه گذشته حماسه آفریده اند. اوضاعی که در 8 ماهه گذشته در ایران جاری شده است باعث نشاط و سرزندگی کل جامعه شده است، امید ساختن فردای بهتری را در ذهن مردم بوجود آورده است، حس اعتماد به نفس را در میان مردم افزایش داده است، زنان در عمل دیدند که می توانند رهبران این جنبش باشند و... ثانیاً، روی سخن این بیانیه بالائی هاست. در زمانی که زنان و مردم در حال مبارزه با بالائی ها هستند، اینان راه برون رفت را در مقابل حاکمین جمهوری اسلامی میگذارند. ثالثاً، هر چند این بیانیه تلاشی است برای رفرم در موقعیت زنان اما این تلاش بدون طرح شعار سرنگونی جمهوری اسلامی ره به جایی نخواهد برد. طرح و فراگیر کردن شعار سرنگونی برای پولاریزه شدن جنبش زنان و کل جنبش مردم ضروری است؛ پولاریزاسیونی که بدون آن جنبش به قهقرای بدی خواهد رفت و جنبش زنان جزو اولین قربانیان چنین قهقرائی خواهد بود.

علاوه بر شعار سرنگونی یکی دیگر از موضوعاتی که می تواند در بین این دو جریان شکاف بیاندازد، طرح مطالبات اقتدار گوناگون جامعه است. به همین دلیل است که می بینیم منتسبین به کمپین یک میلیون امضا و... سراسیمه نوشتند که طرح مسئله زنان امروز از اهمیت برخوردار نیست و باید مسائل کلان طرح شود. تو گویی مسئله زنان، از مسائل کلان نیست. طرح مطالبات نیروهای اجتماعی گوناگون با مرزبندی دقیق با

نظام حاکم می تواند جنبش کنونی را به جنبشی رو به آینده تبدیل کند. اما آنجائی که می تواند به هر چه قطبی شدن این جنبش کمک کند و صف دوست و دشمن را مشخص کند، مسئله زنان است. بنابراین ما باید در این دوره حساس و سرنوشت ساز بعنوان بخشی از جنبش رادیکال زنان به رفع کمبودهایی که در ارتباط با مبارزات زنان موجود است (چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی، کمبودهایی چون متشکل نبودن، بی برنامه و نقشه در مبارزات شرکت کردن، عدم طرح مطالبات پایه ای زنان در مبارزات و...) کمک کرده و به پولاریزه شدن این جنبش یاری رسانیم.

بخشی از نامه داخلی لیلا پرنیان برای موضوعات قابل فکر برای سمینار در تاریخ 15 دسامبر 2009 خطاب به فعالین

**سازمان زنان هشت مارس
دوستان عزیز هشت مارس**

در این روزها و ماه ها، در جریان سیلاب های اجتماعی که سرازیر شده و سراسر کشور را گرفته، آینده جامعه در حال رقم خوردن است. سؤال این است آیا جنبش انقلابی زنان در شکل گیری این آینده نقشی خواهد داشت؟ در چنین شرایطی ما کجا ایستاده ایم؟ آیا می توانیم جنبش انقلابی زنان را تبدیل به جریانی کنیم که ورودش به این سیلاب اجتماعی رنگ آن را عوض کرده و آن را به مسیری کاملا متفاوت از مسیر کنونی بکشد؟

اوضاع کنونی و موقعیت زنان

1- آیا تصویری که از اضطراب اوضاع می دهیم واقعی است؟ آیا صرفا داریم تهییج می کنیم که شور و شوقمان بالا برود و دست ها و پاهایمان به کار بیفتند یا اینکه واقعا مسیر جامعه دارد برای چند دهه آینده تعیین می شود و مورد مناقشه جریان های اجتماعی و سیاسی گوناگون قرار گرفته است؟

2- نقش زنان در جنبشی که پس از تقلب انتخاباتی به راه افتاد چه بود و این نشانه چیست؟ آیا نشانه آن است که زنان خواهان ریاست جمهوری موسوی هستند، می خواهند رای شان را پس بگیرند؟ اگر اینطور نیست، پس چرا با خواستهای

خودشان در خیابان ها نیستند؟

3- گرایش راست جنبش زنان (مشخصا کمپین و زیر شاخه های آن) از دوران تقلب انتخاباتی به این سو چه نقشی بازی کرده اند؟ سیاست و فلسفه شان برای توجیه نقش سازشکارانه ای که داشته اند چیست؟ گرایش انقلابی و رادیکال جنبش زنان، در این دوره چه نقشی بازی کرده و مبنای فکری و سیاسی اش چه بوده است؟

4- تحلیل جریانهای مختلف و آنچه «جنبش چپ» خوانده می شود چه هست و خط تمایزها و تشابهات آن ها با یکدیگر در دو زمینه: اول، تحلیل هایشان در مورد اوضاع و چه باید کردها؛ دوم، تحلیل هایشان در مورد رابطه میان مسئله زنان و این جنبش و چه باید کردها در این زمینه چیست.

ضرورت مطالعه و تجزیه و تحلیل و بررسی ما برای این سمینار در آن است که بر سر آینده جامعه مبارزه طبقاتی حادی درگیر شده است و تحلیل ها و اهداف هر جریانی نشان دهنده گرایش طبقاتی آن است. بخصوص در مورد مسئله زنان که یکی از مسائل بنیادین مربوط به تغییر و تحول رادیکال جامعه است.

قوای خود را چگونه به کار گیریم که بتوانیم نقش واقعی خود را بازی کنیم.

تعریف اوضاع برای تغییر اوضاع است. ما چگونه می توانیم جنبش انقلابی زنان را تبدیل به یک نیروی اجتماعی تعیین کننده در رابطه با آینده جامعه کنیم؟

اول، لازم است هدفی که در این دوره در مقابل خود می گذاریم جسورانه باشد. منظور از هدف «جسورانه» هدف غیر ممکن یا غیر عملی نیست. بلکه هدفی است که در این اوضاع ضروری است. روشن کردن «هدف» جهت فعالیت های ما را تعیین می کند.

هدف درازمدت ما، دستیابی به رهائی کامل زنان است. هدف مرحله ای ما از این هدف درازمدت سرچشمه می گیرد.

هدف این مرحله ما این است که از زاویه رهائی زنان و منافع زنان، با جریان ارتجاعی رهبری سبز مبارزه کنیم. اینکه زنان در صف اول حرکت های مبارزات

ضد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هستند، نترس ترین قشر این مبارزه هستند، اما حتا یک شعار در دفاع از حقوق آنان در این جنبش نیست، فاجعه است و اگر وضع همینطور باقی بماند به معنای آن است که زنان جانفشانی خواهند کرد و مرتجعین به قدرت خواهند رسید.

درجه مترقی بودن یک جنبش با رویکرد آن نسبت به آزادی و برابری زنان مشخص می شود. اگر وظایف خود را در رابطه با این مسئله در دست نگیریم در حاشیه می مانیم و محتوای ما نیز عوض می شود و دیگر نمی توانیم خود را سازمانی در خدمت به رهائی زنان بنامیم. وظیفه ما به عنوان یک سازمان زنان انقلابی این است که برای عوض کردن این وضع تلاش کنیم. در بطن اوضاع کنونی، به شکل گیری یک جنبش توده ای با شعارهای رادیکال در مورد رهائی زنان، کمک کنیم. این هم ضروری است، هم ممکن و هم مطلوب.

دوم، لازم است توانائی فکری و عملی-تشکیلاتی همین تعداد افرادی که هستیم را بالا ببریم که بتوانیم وظایف ضروری این دوره را انجام دهیم.

جنبش زنان به صدها و هزارها نفر نیاز دارد که بتوانند ایده تولید کنند و این ایده ها را تشریح کنند.

به شکل سخنرانی، به شکل برگزاری کلاس های آموزشی، به شکل مقاله نویسی، به شکل گزارش نویسی و... جنبش زنان به صدها و هزارها نفر سازمان گر نیاز دارد که هر یک بتوانند صدها و هزارها تن زن دیگر را برای مبارزه در راه رهائی خودشان متشکل کنند.

این ها توانائی هائی است که اگر نداریم، می توانیم کسب کنیم. اما اول باید به کسب این توانائی ها همان قدر اهمیت بدهیم که یک دانشجوی رشته دانشگاهی به کسب علم اهمیت می دهد (و اگر ندهد رفوزه می شود). انقلاب کردن یک علم است. هم به تولید فکر علمی نیاز دارد و هم به مهارت در پیاده کردن آن افکار. جنبش زنان را ما برای تغییر رادیکال و انقلابی جامعه می خواهیم و نه برای اینکه به مردم بگوئیم به ما هم ستم می

شود. ما مردمی ساده هستیم و از میان قدرتمندان برنخواستیم که انواع و اقسام توانائی های فکری و عملی را از خانه «مادری» همراه آورده باشیم. اما همه این ها را می توانیم بیاموزیم. بورژوازی اینطور به جامعه تلقین می کند که فقط عده ای «خاص» می توانند این چیزها را یاد بگیرند و بخصوص زنان نمی توانند این توانائی ها را کسب کنند. ما باید با گرایش امتناع از یاد گرفتن این گونه توانائی ها در میان زنان مبارزه کنیم.

مسائل عمومی و مسئله زنان

از آنجا که ستم بر زن کاملا با نظام اجتماعی طبقاتی حاکم بر جامعه ربط دارد و رهائی زنان مستقیما به رهائی کل جامعه از همه گونه ستم و استثمار مربوط است، لازم است که ما همواره صحنه عمومی را نیز تحلیل کنیم و ببینیم طبقات مختلف چه خط مشی هایی را در مقابل جنبش مردم می گذارند و منافع طبقاتی پشت این خط مشی ها را بشناسیم تا بتوانیم جهت گیری های جنبش رادیکال زنان را درست ترسیم کنیم.

رهبری «سبز» فقط مشغول مقابله با دارودسته احمدی نژاد - خامنه ای نیست. بلکه بطور منظم و با روش های گوناگون علیه هر گونه فکر و برنامه تغییر رادیکال وضع موجود مقابله می کند. آنان کارزاری علیه فکر و عمل «انقلابی» به راه انداخته اند. زیر شاخه ها و سخنگویان مختلف کمپین زنان مرتبا در این زمینه قلم می زنند و سخنگویان «سبز» مانند گنجی تورهای سخنرانی علیه انقلاب و به حمایت از «رفرم» می گذارند و مرتبا «راه گاندی» و «راه ماندلا» تبلیغ می شود.

در این رابطه می توان بطور فشرده نکاتی را طرح کرد:

یکم، رهائی زنان بدون شکستن ساختار سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران ممکن نیست. زنان باید ساختار شکن باشند.

ساختار نظام تئوکراتیک (دینی) در ایران بر محور ستم بر زن می چرخد. هر زنی که ساختار شکن نباشد به واقع خواهان آزادی و برابری نیست. هر کس بخواهد این ساختار را نگاه دارد، ضد زن است و

ارتجاعی است. ساختار شکن بودن یعنی انقلابی بودن. دوم، سخنگویان سبز و کمپینی ها بحث های عوامفریبانه راه انداخته و احکام دروغ صادر می کنند که: انقلاب وضع را بدتر می کند. برای اینکه این را ثابت کنند به تجربه «انقلاب اسلامی» اشاره میکنند. برای خنثی کردن این عوامفریبی باید روی این موضع مرتبا تاکید کنیم که حکومت جمهوری اسلامی محصول انقلاب نبود. بلکه محصول پیروزی ضد انقلاب بر انقلاب بود. یکی از برجسته ترین شواهد این مسئله حمله خمینی به زنان در سال 57 و فرمان حجاب اجباری و شورش 5 روزه زنان علیه جمهوری اسلامی که با شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» بود. ما همواره باید تاکید کنیم که نماینده انقلاب آن شورش 5 روزه زنان بود و نه حمله خمینی. شکست زنان در واقع نمایانگر شکست انقلاب بود.

سوم، هر وقت جامعه نیاز به انقلاب داشته باشد و آن انقلاب انجام نشود (چه به دلیل در نطفه خفه شدنش و یا شکستش) وضع بدتر می شود. ضرورت انقلاب را خواست ما تعیین نمی کند. تضادهای جامعه و به جوش آمدن آن ها تعیین می کند. برای همین سوال «رفرم یا انقلاب» سوالی عوامفریبانه است. وضعیت زنان در جامعه، ضرورت انقلاب را فریاد می کشد. با بحث های ارتجاعی علیه انقلاب نمی توان این ضرورت را نفی کرد.

چهارم، ما باید فرض را بر این بگذاریم که اکثر مردم بخصوص نسل جوان نمی دانند انقلاب یعنی چه؟ انقلاب یعنی تغییر رادیکال و ریشه ای جامعه. ریشه این نظام جمهوری اسلامی بر ستم بر زن گذاشته شده است. بنابراین باید ریشه اش را در آورد. این را می گویند: سیاست انقلابی. انقلاب یعنی به ریشه ها زدن. رفرم یعنی زینت کردن وضعیت موجود و برخی اثرات جانبی ستم گری را ملایم کردن. این رفرم ها معمولا طول عمری گذرا دارند و همواره حکم «عقب نشینی» قدرت های حاکم در مقابل سیل خشم مردم را دارد. اما هر رفرم واقعی همواره در

نتیجه جنبش های انقلابی بدست آمده است. مثلا جنبش انقلابی دهه 1960 در غرب شکست خورد و به تغییر انقلابی دولت های حاکم منجر نشد اما موجب رفرم های واقعی در وضعیت زنان در اروپا و در آمریکا و در وضعیت رنگین پوستان و بطور کلی تغییر فکر ها و تابو شکنی های بزرگ شد. اما همین رفرم ها را از دهه 1990 به بعد دانه به دانه پس گرفته اند و یا به عقب رانده اند.

پنجم، این جماعتی که خود را طرفدار رفرم یا اصلاحات معرفی می کنند حتما رفرم هم نمی خواهند. آن ها ترمیم نظام موجود را می خواهند. چون نظام موجود را به همین شکل که هست نمی توانند نگاه دارند. بنابراین می خواهند برخی تعدیلات در آن ایجاد کنند. بطور واقعی و مستند باید این را نشان دهیم که آن هایی که به خیال رفرم واقعی به دنباله روی از رهبری «سبز» روان شده اند، باید راهشان را تغییر دهند.

ششم، رسالت جنبش زنان این است که این موج «رفرم» را از زاویه منافع زنان به عقب براند و موج «انقلاب» را بوجود آورده و تقویت کند. هیچ قشری به اندازه زنان نمی توانند بسرعت درک کنند که این رهبری سبز تا چه اندازه ضد زن و حيله گراست. ما باید در نشان دادن وجه اشتراک رهبری «سبز» با کل جمهوری اسلامی در زمینه ستم بر زن مهارت داشته باشیم. ما باید وجه اشتراک رهبری مردسالار و ضد زن «سبز» ها را در زمینه زنان نشان دهیم.

هفتم، کسانی مانند گنجی که کارزار ضد «انقلاب» و دفاع از «رفرم» را راه انداخته اند، نوک تیز حمله خود را علیه دو انقلاب سوسیالیستی شوروی و چین گذاشته اند. و مدعی اند که هیچ انقلابی در جهان به دموکراسی نیانجامیده است. این یک دروغ محض است. زیرا، اولاً دموکراسی حاکم در کشورهای سرمایه داری غرب، نتیجه انقلاب های بورژوائی قرن 18 و سرنگون کردن فئودالیسم است. نمونه آن انقلاب فرانسه است که نه فقط فرانسه بلکه اروپا را از قید فئودالیسم و حاکمیت کلیسا نجات داد. بدون این

انقلاب های بورژوائی، حاکمیت کلیسا سرنگون نمی شد و دست «خدا» از تنظیم روابط اجتماعی کوتاه نمی شد. دین از دولت جدا نمی شد. اصلا دموکراسی (یا مردم سالاری) کلمه ایست که در مقابل دین سالاری و شاه سالاری بوجود آمد. اما امثال گنجی و کمپین یک میلیون امضا و ... می خواهند این تاریخ را از نو و طبق مقاصد خودشان بنویسند و بگویند که خیر دموکراسی در مقابل سوسیالیسم بوجود آمده است.

انقلاب های بورژوائی با سرنگون کردن فئودالیسم، جنبه های دینی و پدرسالاری شدید ستم بر زن را کم کردند اما ستم بر زن را در شکل های جدید حفظ کردند چون سرمایه داری برای حفظ نظام خود به ستم بر زن و تبعیت برده وار زن از تقسیم کار میان زن و مرد نیاز داشت.

ثانیا، دموکراسی، یک نهاد طبقاتی است و نه ماورا طبقاتی. هم در کشورهای سرمایه داری دموکراسی هست و هم در کشورهای سوسیالیستی سابق دموکراسی موجود بود. موضوع اینست که هر دو نوع دموکراسی در نتیجه انقلاب به ثمر رسیدند.

دموکراسی سوسیالیستی نیز در نتیجه سرنگون کردن نظام سرمایه داری بوجود آمد. این انقلاب اول در شوروی شد و بعد در چین. بر خلاف انقلاب بورژوائی، انقلاب سوسیالیستی منفعتی در نگاه داشتن

ستم بر زن در اشکال جدید نداشت. برای همین بسیار رادیکال تر از انقلابات بورژوائی برای ریشه کن کردن آن حرکت کرد. ریشه کن کردن ستم بر زن در پیروزی و دوام سوسیالیسم نقشی تعیین کننده داشت و هر جا از این مسئله کوتاه آمده شد، سوسیالیسم به قهقرا رفت.

این کشورهای سوسیالیستی در میانه راه سرنگون شدند و روند تکامل جامعه متوقف شد. اما در همان عمر کوتاهشان نشان دادند که بشر می تواند آینده ای را بسازد که هیچ گونه ستم و استثمار انسان بدست انسان در آن نباشد. برای مقابله با عوامفریبان لازم است که ما تاریخ این دو نوع انقلاب و دو نوع دموکراسی را بدانیم و توانائی آن را داشته باشیم که دستاوردهای هر یک و ضعف های هر یک را از زاویه رهائی زنان نشان دهیم.

هشت مارس سازمانی دموکراتیک است به این معنی که همه گرایشات درون آن آزادند که نظرات خود را تا آنجا که به اتحاد درونی آن که به حول منشور این سازمان شکل گرفته است ضربه نزنند، بیان کنند. در این سازمان دمکراتیک سالهاست که زنان کمونیست و غیر کمونیست برای مبارزه در راه رهائی زنان گرد هم آمده اند. اما دموکراتیک بودن به این معنی نیست که زنان کمونیست درون سازمان هشت مارس باید جهان را مانند دموکرات ها تبیین و تشریح کنند. زنان

کمونیست درون هشت مارس هم می توانند آزادانه از آراء خود در زمینه رهائی زنان دفاع کنند و تاریخ انقلاب های سوسیالیستی را برای همگان تشریح کنند. تاریخ این انقلاب ها فقط متعلق به کمونیست ها نیست بلکه متعلق به همه کسانی است که خواهان تغییر رادیکال وضع موجوداند. اتخاذ این روش و تقویت آن راه را برای شکوفائی افکار و درک علمی از ریشه های تاریخی ستم بر زن و راه واقعا رهائی بخش باز می کند.

آگاهی نسبت به اینکه انقلاب چیست و چه نقشی در تکامل جامعه بشری بازی کرده است؛ آگاهی نسبت به اینکه چه نوع انقلابی واقعا می تواند ستم بر زن را ریشه کن کند برای جنبش زنان بسیار مهم است و ما را در زمینه مقابله موثر با امواجی که در مقابل شکل گیری جنبش انقلابی زنان مانع ایجاد می کند توانا می کند. جنبش زنان با ایفای نقش موثر و انقلابی خود مسلما تبدیل به یک قطب سیاسی با نفوذ و الهام بخش در جنبش مردم برای رهائی خواهد شد. به نقش و رسالت خود کم بها ندهیم و جرات صعود به قله ها را کنیم. میدان برای رقص پر شور ما آماده و باز است. ■

(1)

<http://www.pevkeiran.com/Content.aspx?ID=12407>

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس برای ما ارسال دارید.

بی شک همکاری شما در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

برای «هشت مارس» بنویسید!

نشریه زنان «هشت مارس» تریبونی است آزاد برای همه زنانی که

با فرهنگ و نظام مردسالاری سر سازش ندارند.

همکاری شما «هشت مارس» را پر بار تر خواهد کرد.

با کمک مالی به نشریه هشت مارس نگذارید که مسئله مالی تبدیل به زنجیر دیگری

در محدود کردن فعالیت های آگاهگرانه زنان شود.

«شکاف نسلی» وسیله ایست برای رد سیاست انقلابی



متن زیر مصاحبه ای است که نشریه بذر با شهرزاد مجاب در مورد فعالیت های ایرانیان مقیم تورنتو- کانادا به دنبال خیزش تابستان امسال صورت داده است. او استاد دانشگاه تورنتو و فعال جنبش چپ است. بخشی از فعالیت ها و آثار آکادمیک او را می توانید در این وب سایت ببینید.

گفتگوی نشریه ی «بذر» با شهرزاد مجاب

<http://aecp.oise.utoronto.ca/main/faculty/mojab.html>

بذر: آیا فکر می کنید مبارزات خارج از کشور در امتداد همان مبارزات داخل به پیش برود؟ و آیا می توان با توجه به جو سرکوب شدید در داخل، مبارزه ای رادیکال را در خارج از کشور جدا از مبارزات داخل سازماندهی کرد؟

پاسخ: در جریان انتخابات جنب و جوشی در بین ایرانیان شهر ما تورنتو- مشاهده می شد. عده ای، بخصوص دانشجویان، برای بسیج ایرانیان جهت شرکت در انتخابات فعالیت میکردند. تورنتو بزرگترین شهر کانادا است و اکثر ایرانیان مقیم کانادا در این شهر زندگی می کنند. در حدود 12 نشریه فارسی زبان در شهر منتشر می شود و تعداد زیادی دانشجوی ایرانی در سه دانشگاه و چند کالج شهر تحصیل می کنند. یکی از گروه های دانشجویی با براه انداختن «انتخابات نمایشی» به تمرین رأی دادن و پیش بینی نتیجه انتخابات پرداخت و برای تشویق همه به رأی دادن واقعی در سفارت ایران در «اوتاوا» اتوبوس کرایه کرد. از نقطه نظر آنها دموکراسی یعنی انتخابات و بایکوت کردن هر انتخاباتی مخالفت با دموکراسی است درحالیکه شرکت در انتخابات «تمرین دموکراسی» است. به نظر آنها ایرانیان خارج از کشور باید از درایت و پختگی داخل درس بیاموزند و از سیاست بایکوت کردن دست بردارند. استدلال می شد که تحریم انتخابات در دوره ی قبل باعث روی کار آمدن احمدی نژاد شد و اصولاً بایکوت کردن عملی ضد دموکراتیک است. البته در اوتاوا تظاهرات مخالف انتخابات در جلوی سفارت ایران صورت گرفت و به این ترتیب جامعه ایرانی- کانادایی از اول دوقطبی شده بود. تعداد رأی دهندگان را 3046 نفر اعلام کردند که 85% آن برای موسوی بود.

اعلام احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور منتخب می بایستی توهم در باره ماهیت این انتخابات را رفع بکند اما چنین نشد. در ایران خواستهایی از قبیل پس دادن رأی ها که هنوز در چهارچوب کارزار انتخاباتی بود با خشونت وحشیانه ی رژیم روبرو شد و این باعث روی آوردن بی سابقه ی ایرانیان- کانادایی به مبارزه ی سیاسی شد از جمله کسانی که در انتخابات شرکت نکرده بودند یا آنرا بایکوت کرده بودند. درحالیکه تحلیل از تحولات ایران به هیچوجه همگون نبود طرفداران جریان سبز تلاش می کردند که همه را زیر پرچم خود ببرند. آنها ادعا می کردند که در ایران همه سبز هستند و خارج از کشور هم باید مثل داخل سبز بشود، مثلاً اگر رهبران سبز در ایران تصمیم می گیرند که تظاهرات خیابانی با سکوت برگزار شود در خارج از کشور هم باید همین کار را کرد. طرفداران سبز با وجود تأکید بر ارزشهایی چون تحمل و پلورالیسم خیلی مایل به بحث و جدل و تحمل نظرات رادیکال و انقلابی نبودند. برای توجیه انحصارگرایی خودگامی استدلال می کردند که

در ایران تمام جوانان و اصولاً نسل جدید که بعد از انقلاب به دنیا آمده مخالف انقلاب هستند، انقلاب کار نسل قدیم بود و دو نسل نه می توانند و نه می خواهند همسو و هم صدا باشند. در این استدلال، جامعه ی پیچیده ایران با تمام تضادهای سیاسی، طبقاتی، جنسیتی، زبانی، دینی و قومی براساس سن و سال به دو گروه نسلی آنهم جدید و قدیم تقسیم شده می شود. این «شکاف نسلی» را واقعاً به حد شکاف بیولوژیک ارتقا داده اند بطوریکه مانع هر نوع رابطه و بحث و جدل شده است. درحالیکه اصرار می کنند که دو نسل نمی توانند حتی همدیگر را درک بکنند، سبزه ها، سلطنت طلبان، ملیون، مذهبیون، ملی- مذهبی ها و جمهوری خواهان عملاً زیر یک پرچم جمع می شوند. **درواقع گفتمان «شکاف نسلی» وسیله ایست برای رد سیاست انقلابی و تبلیغ رفرمیسم و محافظه کاری.**

درعین حال گروه های چپ در دو دهه ی اخیر به جای رشد و شکوفایی بسیاری از فعالین و هواخواهان خود را از دست داده اند و این تنها به خاطر انشعاب های متعدد نیست. اینکه به ندرت جوانی در میان گروه های چپ دیده می شود مسأله ای سیاسی است، نه سنی. فعالین این گروه ها با وجود علاقه ای که به برقراری ارتباط با «نسل جدید» و ایرانیهای غیرفعال دارند درجریان این مبارزات موفق نشده اند این سدها را بشکنند. در جلسه ای که در دانشگاه تورنتو برگزار کردیم، عده ای در حدود 250 نفر شرکت کردند و به هر کسی که مایل بود حرف بزند، پنج دقیقه وقت دادیم و 32 نفر از جمله عده ای از جوانان صحبت کردند. حضار از این تجربه بسیار راضی بودند و درخواست ادامه ی آن را کردند. در جلسه ی دوم شش نفر از جوانان از جمله دو نفر طرفداران اصلاح طلبی در پانلی شرکت کردند، و در هر دو نشست مسأله ی اختلاف دو نسل و دو خط رادیکال و رفرمیست مطرح شد.

سیر وقایع تا حالا چنین بوده است که علیرغم سرکوبیهای وحشیانه، مبارزات مردم ایران بطور روزافزونی رادیکال می شود. اینرا در شعارها به خوبی می توان تشخیص داد. رهبران جریان سبز با وجود تلاشی که برای کنترل مبارزات مردم می کنند، مدام به عقب رانده می شوند. شعارهای خیابانی در ایران مدام رادیکال تر می شود و خود رژیم زیر سؤال رفته است. اما حتی اگر چنین نمی شد، مبارزه در خارج از کشور نمی بایست تابع پروژه ی سیاسی سبزه ها یا دیگر اصلاح طلبان باشد. حالا که مبارزات ایران رادیکال تر می شود باید از جریانات سبز خارج از کشور پرسید که با این رادیکالیسم همصدا می شوند یا مانند موسوی و کروبی به مقابله با آن می پردازند از اینرو مسئله اصلی تمایز خارج و داخل نیست بلکه خط سیاسی، جهت گیری سیاسی و آلترناتیو سیاسی آنهم سیاست انقلابی است. اشتباهات انقلاب 1357 را نباید تکرار کرد.

کافی نیست. همبستگی این نیست که ما از سایر جنبشها پشتیبانی بکنیم و آنها از ما. آزادیخواهان معمولاً آماده اند که پشتیبانی خود را اعلام کنند. در واقع اعلام همبستگی حتی به شکل خودبخودی و خودجوش یا بی برنامه از مدتها پیش وجود داشته است. مثلاً در سالهای انقلاب مشروطیت، که تعداد ایرانیان خارج از کشور بسیار ناچیز بود و رابطه ها بسیار محدود تر، همبستگی وسیعی با انقلاب ایران از نیمکره ی غربی گرفته تا خاور دور بوجود آمد. مبارزین آزادیخواه و کمونیستها از ایرلند گرفته تا مصر و هندوستان و چین به انقلاب ایران چشم دوخته بودند و در پیروزی آن رهایی مردم خود را می دیدند. لنین از جمله کمونیستهایی بود که انقلاب ایران و سپس انقلاب ترکهای جوان (عثمانی 1908) و انقلاب چین 1911 را با دقت دنبال می کرد. او به جنبش کمونیستی و طبقه ی کارگر اروپا این نوید را داد که پرولتاریای اروپا در جنبشهای رهایی بخش ملی آسیا متحدی پیدا کرده است. لنین در نوشته هایی از جمله «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرفته» انقلاب ایران را متحدی برای پرولتاریای روسیه در مبارزه اش علیه رژیم تزاری به حساب می آورد. در حالیکه همبستگی بین خلقهای دنیا عرصه های بسیاری را در بر می گیرد به نظر من مهمترین همین است که لنین به آن اشاره کرد، اینکه انقلابیون هر کشوری مردم خود را آزاد بکنند و به این ترتیب به آزادی دیگران کمک بکنند. شرایط دنیا از آن زمان تا کنون خیلی تغییر کرده است، اما به نظر من این رابطه ی همبستگی بین مبارزین هنوز مطرح است. هیچیک از این ها به این معنی نیست که مثلاً مردم کانادا یا هندوستان در جلوی سفارتخانه های ایران در اعتراض به جنایات رژیم تظاهرات نکنند یا نامه ی اعتراض به سنگسار و دیگر جنایات رژیم نکنند. در حالیکه این قبیل همبستگی ها می توانند در سطح وسیع سازماندهی بشود، قویترین پیوند همبستگی این است که هر یک از این کشورها از سلطه ی سرمایه داری و مردسالاری رها بشوند. در مورد ایران، سرنگونی نظام دین سالار و برقراری نظام دموکراسی نوین اولین و مهمترین قدم در جهت همبستگی بین المللی است. منظورم اینست که از همبستگی خودبخودی یا خودجوش به همبستگی تاریخی-جهانی برسیم، به این معنی که اگر ایران توسط خمینی و با صلاحیت آمریکا نظرات و پراوتیک تئوکراسی را به جریانات اسلامی دنیا عرضه کرد، امروز وظیفه ی انترناسیونالیستی این است که از طریق انقلاب نه مداخله ی امپریالیستی رژیم تئوکراتیک را سرنگون کرد. اما جریانات رفرمیست در ایران و خارج از کشور شدیداً ناسیونالیست هستند و به این نوع همبستگی که مستلزم دید انترناسیونالیستی است اعتقادی ندارند، و نمی توانند این را دریابند که بزک کردن رژیم تئوکراتیک خمینی، ترمیم آن، و اصلاح کردنش نه تنها پشت کردن به مردم ستمدیده ی ما است بلکه ضربه ای جدی به مبارزه ی مردم دنیا علیه بنیادگرایی مذهبی و ارتجاع است. سی سال مبارزه در ایران و خارج لزوم سرنگونی این رژیم را بارها مطرح کرده است و تلاش برای «دمکراتیزه کردن» آن قدمی در جهت پیاده کردن برنامه ی امپریالیستی اسلام «معتدل» است، یعنی تداوم رژیمهای تئوکراتیک در ایران و سایرکشورهای منطقه. ■ ادامه در صفحه 18

درواقع آنها که به بهانه ی اشتباهات «نسل قدیم» و اشتباه بودن انقلاب به اصلاح طلبی روی آورده اند، به جوانب مثبت مبارزه ی نسل قبل (قاطعیت در مبارزه علیه رژیم سلطنتی و آمریکا) پشت می کنند، اما توهامات نسل قبل (مثلاً ضدامپریالیست بودن خمینی) را به برنامه ی امروز خود تبدیل کرده اند (مثلاً توهم درباره ی اصلاح طلبی و اصلاح طلبانی چون موسوی و کروبی). مسأله ی خارج و داخل تنها مسأله ی تفاوت شرایط یعنی وجود آزادی سیاسی در خارج و فقدان آن در داخل نیست و نیز مسأله ی تفاوت در تاکتیک یا سبک کار هم نیست. مسأله ی اصلی خط سیاسی است. آیا مسأله ی حیاتی تضاد مردم ایران با رژیم تئوکراتیک را از تضاد بین دو جناح رژیم جدا می کنیم یا با آن پیوند می دهیم؟ هم در خارج و هم در داخل می توانیم یا برای بوجود آوردن دنیایی فارغ از استثمار و ستم مبارزه کنیم و یا زندگی خودمان را وقف بزک کردن و ترمیم این دنیای پوسیده بکنیم. واضح است که سبک کار و تاکتیک هابمان در داخل و خارج ویژگیهای خود را دارد، اما انقلابی بودن یا رفرمیست بودن بستگی به شرایط جغرافیایی ندارد. برای مثال بیشتر ایرانیان خارج شهروندان کشورهای مختلفند و عرصه ها، زمینه ها و ابزارهای فعالیت سیاسی خاص این کشورها را در اختیار دارند از جمله در کار تبلیغاتی و کسب پشتیبانی و همبستگی بین المللی از امکانات زیادی برخوردار هستند. اما هواداران جریان سبز در اینجا، درحدیکه برای فشار به جناح احمدی نژاد به جلب پشتیبانی کانادایی های غیرایرانی توجه کرده اند، به نمایندگان پارلمان و مقامات دولتی و گروههای حقوق بشر عنایت داشته اند نه به جنبش های اجتماعی.

بذر: چه مسائل عملی و نظری در ارتباط با همبستگی جنبش ایران با سایر مبارزات مطرح شده است؟

پاسخ: مردم دنیا سرکوب درندانه ی مبارزات خیابانی را روی صفحه ی تلویزیونها و اینترنت و «رسانه های اجتماعی» مشاهده کردند و از هنرمندان آوازخوان و روشنفکران گرفته تا فعالین سیاسی به شیوه های گوناگون از جمله خلق آثار هنری به دفاع از مردم و محکوم کردن رژیم پرداختند. حتی ندای «ما همه ایرانی هستیم!» بلند شد و «ایرانی شدن» به معنای «تسلیم نشدن» و «مقاومت کردن» به کار گرفته شد. فرهنگ نویسان در آینده این معانی جدید را ثبت خواهند کرد و ما این را مدیون مقاومت ملیونها زن و مرد نستوه خیابانها هستیم. در برنامه های دفاع از خیزش مردم ایران که ما در تورنتو ترتیب دادیم با استفاده از تجارب کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی سعی کردیم این جنبش را با جنبش های دیگر در شهر پیوند بزنیم، مثلاً جلب پشتیبانی جوانان فعال شهر، اتحادیه های کارگری و فعالین سایر مبارزات مردم علیه امپریالیسم مانند فعالین آمریکای لاتین. این کار البته به سادگی یا سهولت انجام نگرفت و احتیاج به مبارزه ی فکری سیاسی گسترده ای داشت که هنوز ادامه دارد. توهم درباره ی ماهیت دارودسته ی احمدی نژاد وسیع است مثلاً این توهم که احمدی نژاد از جنبش فلسطین دفاع می کند، و یا متحد مبارزات ضدامپریالیستی در آمریکای لاتین است مثلاً رابطه ی ایران با کوبا و ونزوئلا و غیره. این نوع ابراز همبستگی از قبیل پیام دادن، شرکت در تظاهرات، و نوشتن نامه های اعتراضی درعین حال که خوب است به هیچ وجه

اعلامیه هفتم جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰ "جنایت علیه بشریت" این درد مشترک را فریاد کن!



حاکمان اسلامی دیگر نمی توانند با تهمت هایی که می زنند مردم را ساکت کنند و مردم به تنگ آمده از استبداد و ستمگری را خاموش کنند. امروزه مبارزات مردم مرتباً به روز می شود و اشکال نوین تری به خود می گیرد. اگر در زمان انتخابات فقط صدای اعتراض مردم

برای " رأی من کو؟" شروع شد ولی امروز سطح مبارزات مردم ارتقا یافته و خواهان نابودی دیکتاتوری هستند. امروز مردم در گروه ها و دستجات متفاوت (کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و ...) از ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی صدای اعتراض، آزادی خواهی و عدالت طلبی خود را به گوش مردم سراسر ایران و جهان می رسانند.

تفاوت کشتار دیروز و امروز حاکمان اسلامی رژیم در دهه ۶۰ برای تثبیت خود دست به کشتارهای وحشیانه هزاران زندانی سیاسی زد و هر صدای اعتراضی را در نطفه خفه کرد ولی امروز از سر ترس و برای جلوگیری از سقوط خود شوهای تلویزیونی راه می اندازد، اعتراف گیری می کند و دست به کشتار می زند و به خوبی می داند که شمارش معکوس شروع شده و دیگر زمان زیادی برای ماندنش نمانده است. اشتباهی که رژیم امروز مرتکب می شود این است که در آن روز با جدا کردن نیروهای سیاسی و خفه کردن صدای مردم و نرسیدن خبر اعدام ها به مردم، توانست سال ها حکومت کند ولی امروز دیگر نمی تواند. هم اکنون شاهدیم که برای اعدام این دو جوان دهها اعلامیه و اطلاعیه همدردی و صدای اعتراض بلند شده است. تمام مردم دنیا از آن مطلع شده اند و با خانواده این جان باختگان ابراز همدردی می کنند. رژیم جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند با خیال راحت انسان های بیگناه را به چوبه های دار بسپارد و آسوده سر بر بالین بگذارد. امروز تمامی حرکات رژیم زیر ذره بین است و بلافاصله هر حرکتی به تمامی دنیا مخابره می شود. نیازی به خبرنگار و روزنامه نگار رسمی و خیره نیست. مردم خود رسانه هستند و بلافاصله تمامی اخبار و فجایع را به گوش تمامی مردم ایران و جهان می رسانند.

تفاوت حرکات دیروز و امروز مردم؛ امروز مبارزات مردم همه گیر شده است و فقط نیروهای سیاسی نیستند که جلوی رژیم ایستاده اند و به همین دلیل حکومت دیگر نمی تواند در سکوت به جنایات خود ادامه دهد. دیگر خانواده های زندانیان سیاسی تنها نیستند؛ دیگر خانواده های کشته شدگان تنها نیستند؛ دیگر مادران داغدار و عزادار تنها نیستند؛ امروز خانواده های محمدرضا، آرش، فصیح،

به مردم آزادی خواه و عدالت طلب سراسر ایران و جهان به خانواده های جان باختگان جنبش اخیر و دهه ۶۰

باز هم دو جوان بی گناه دیگر به نام های محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور را به جرمی واهی در ارتباط با " انجمن پادشاهی ایران" (اساساً وجود چنین انجمنی قطعی نیست) و در ارتباط با وقایع پس از انتخابات به اتهام "محرابه" به اعدام محکوم کردند و در سرگراهِ روز پنج شنبه هشتم بهمن ماه، به دار آویختند. در حالیکه بر اساس شواهد این دو جوان را سه ماه قبل از انتخابات دستگیر کرده بودند.

همچنین مطلع شدیم که رژیم جمهوری اسلامی نه تن دیگر از جوانانی که در اعتراضات خیابانی علیه رژیم دستگیر شده اند، به مرگ محکوم کرده است. علاوه بر این ده ها تن دیگر از معترضین و مخالفین این نظام در زندان های سراسر ایران و بویژه در کردستان در زیر شکنجه و در خطر مرگ قرار دارند. به هوش باشیم و صدای اعتراضمان را بلند و بلندتر کنیم و نگذاریم که این جنایات دوباره تکرار شود.

امروز جنبش مردم ایران به مرحله ای سرنوشت ساز از مبارزات خود نزدیک شده است. سی و یک سال پیش شاه رفت و حکومت اسلامی انقلاب مردم را با دروغ و ریا مصادره کرد و قدرت را به دست گرفت. پس از چند سال اول انقلاب که مبارزات هنوز شکل علنی داشت، جنگی خانمان سوز به راه انداخت تا بتواند صدای اعتراض مردم را به بهانه دفاع از حریم کشور به شدت سرکوب کند. در دهه 60 بسیاری از نیروهایی را که در پیروزی انقلاب شرکت داشتند را به زندان ها انداخت و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داد و برخی را نیز به جرم "محرابه" و یا "مرتد" به اعدام محکوم و سربه نیست کرد. ولی امروز شرایط مبارزه مردم با آن روزها تفاوت اساسی دارد. جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند جوانان و مردم بیگناه را بی سر و صدا به زندان ها بیاندازد، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار دهد، سر به نیست کند و موضوع را لاپوشانی کند. در آن زمان حکومت توانست میان مردم و نیروهای سیاسی فاصله بیاندازد و هر نوع صدای اعتراضی را سرکوب کند و سبانه ترین جنایات را در سکوت مطلق مرتکب شود و بهترین جوانان این مرز و بوم را در تابستان سال ۶۷ در دادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و تیرباران کند و یا به دار بیاویزد. آن زمان تنها خانواده ها بودند که به تنهایی ولی در کنار هم پیگیر مسائل و مشکلات خود بودند. امروز هر یک نفر که کشته می شود هزاران نفر مدعی دارد. فقط خانواده های آنها نیستند که نسبت به موضوع اعتراض دارند بلکه تمامی مردم ایران و بسیاری از مردم سراسر جهان نسبت به این جنایات اعتراض می کنند. امروز جمهوری اسلامی دیگر به راحتی نمی تواند اتهام و جرم برای زندانی بترشد و بدون سر و صدا به جنایات خود ادامه دهد. امروز

معرفی کتاب:**مجموعه ای از اسناد فعالیتها و اطلاعیه های****سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان)****به مناسبت دهمین سال آغاز فعالیت (1998-2008)****دبیچه**

بیش از ده سال از آغاز فعالیت ما، از فوریه سال 1998، با انتشار فراخوانی با نام "کمیته برگزار کننده 8 مارس" می گذرد. در آغاز برای اینکه حضور خود را به صحنه سیاسی خارج کشور اعلام کنیم، اهداف خود را بشناسانیم، فراخوان خود را در اختیار صدها فعال سیاسی زن و مرد و دهها سازمان و تشکل دمکراتیک قرار دادیم تا با حمایت شان از فراخوان، پشتگرمی ما برای آغاز راهی باشد که می دانستیم، مسنولیت های سنگینی را بر دوشمان خواهد گذاشت...

در این سالها شاهد خیز نوین موج های مبارزه و مقاومت زنان علیه جمهوری اسلامی بودیم. جمهوری اسلامی از همان ابتدای قدرت گیری و جانشینی رژیم سلطنتی سابق، سرکوب زنان را آغاز کرد و جایگاه فرودست آنان را در قوانین کشوری، چهار میخه کرد و از همان ابتدا، با مقاومت زنان بعنوان یک نیروی اجتماعی مهم روبرو شد. وجود این رژیم سرکوبگر و زن ستیز، یکی از مهمترین دلایل رشد مبارزه و مقاومت زنان در همه حیطه ها بوده است. با این حال، مقاومت زنان در مقابل جمهوری اسلامی، علیرغم گستردگی و بالنده گی اش، متشکل و سازمانیافته نبود. جنبش زنان، برای تبدیل شدن به یک نیروی جدی چالش گر علیه نظام زن ستیز، نیاز به تشکیلات داشته و دارد، نیاز به ابزاری که بتواند منافع کل این جنبش را در حیطه سیاست های کلان بیان کند، نیاز به زنانی که بطور نقشه مند و سازمان یافته و پیگیر، برای ارتقا آگاهی فمینیستی و سیاسی زنان تلاش کنند. جنبش زنان، نیاز به متحد کردن صفوف خود و در عین حال نیاز به انکشاف گرایش های گوناگون درونش داشت که هر یک بتوانند افق خود را تعریف و منسجم کنند...

جهت تهیه این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com

احسان، کیانوش، ندا، اشکان، سهراب و ... تنها نیستند و تمامی مردم با آنها همدردی و همراهی می کنند؛ امروز مردم دیگر به دنبال رفتن یک دیکتاتور نیستند و بر علیه دیکتاتوری مبارزه می کنند؛ امروز مردم در کنار یکدیگر می ایستند و بر علیه استبداد مبارزه می کنند، امروز مردم به چشم خود می بینند که رژیم در خیابان و زندان ها چه جنایاتی مرتکب می شود و با دروغ و ریا برای حفظ خود دم از اسلام می زند؛ امروز دیگر همه مردم در کوچه و خیابان می دانند که در سال های سیاه دهه 60 و بخصوص در اعدام های جمعی سال 67 در سیاه چال های رژیم چه بر سر جوانان آوردند و بر خانواده های جان باختگان چه رفته است؛ امروز مردم مصمم تر از همیشه می خواهند به خواسته های خود دست یابند و به عینه شاهدیم که هیچ چیزی نمی تواند آنها را از تصمیم خود منصرف کند. امروز مردم حاضرند هر فشاری را تحمل کنند تا به خواسته های خود دست یابند.

ما جمعی از خانواده های جان باختگان دهه 60، ضمن محکوم کردن جنایات اخیر جمهوری اسلامی، بر این ایده پای می فشاریم که تمامی این جنایات سی و یک ساله "جنایت علیه بشریت" بوده است و بایستی در یک دادگاه مردمی محاکمه شود. همچنین از تمامی مردم ایران و سراسر جهان، بخصوص خانواده هایی که در جریانات اخیر مورد ظلم و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته اند می خواهیم که این درد مشترک را با هم فریاد زنیم و برای رسیدن به خواسته ها و مطالبات زیر تا رسیدن به نتیجه از پای ننشینیم.

۱. پی گرد و محاکمهی مسیبین کشتارهای دههی شصت،(به ویژه اعدام های دسته جمعی سال 67) و همچنین مسیبین سرکوب، کشتار، شکنجه، تجاوز و اعدام های حوادث اخیر

۲. اعلام اسامی دفن شدگان دههی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامی کشته شدگان و زندانیان وقایع اخیر

۳. آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی

۴. الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هر عنوانی

۵. دریافت کیفرخواست محکومین سیاسی و اعدام شدگان در طی این سی و یک سال و افشای علت اعدام آنان

۶. دریافت وصیت نامه اعدام شدگان

۷. به رسمیت شناختن محل دفن اعدام شدگان سی و یک سال حاکمیت اسلامی در تهران و شهرستانها و تحویل بدون قید و شرط کشته شدگان حوادث اخیر به خانواده ها و اجازه ی برگزاری مراسم

در منازل و یا سر خاک این کشته شدگان

۸. اجازه ی گذاشتن سنگ بر قبر کشته شدگان

۹. پیگرد و محاکمهی آمرین و عاملینی که اقدام به تخریب خاوران و گورستان های مشابه در تهران و سایر نقاط ایران کرده و به آزار خانواده ها در طی این سالها پرداخته و می پردازند.

۱۰. بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده ها و متوقف کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مورد آنان... و

۱۱. پذیرش و حفظ گورستان خاوران و گورستانها و یا قبرهای

مشابه در تهران و سایر نقاط کشور به عنوان سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین المللی ■ ۱۲ بهمن ۱۳۸۸

نقد شعار «می کشم می کشم آنکه برادرم کشت» و ...

سیما آتش افروز فعال سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)



جمهوری اسلامی یعنی سی سال سرکوب عریان و فرودستی زنان به همین جهت در مبارزات اخیر، زنان و به خصوص دختران جوان در صف مقدم این مبارزات جای گرفتند. سی سال مقاومت و مبارزه پیگیر زنان به

وسعت کل جامعه از آنان انسان‌هایی ساخته که دیگر حاضر به تن دادن به این نظام ستمگر و زن‌ستیز نیستند.

در طی سی سال گذشته جمهوری اسلامی با اعمال قوانین ضد زن خود و با تکیه بر خشونت تلاش کرد قیود و سنت‌های ارتجاعی را بر جامعه تحمیل کند. جداسازی زنان و مردان در عرصه‌ی آموزش و پرورش، ادارات و حتی وسایل نقلیه عمومی یکی از سیاست‌های به‌غایت عقب‌مانده جمهوری اسلامی بود. اما در خیزش‌های اخیر دختران و پسران جوان آن قوانین و سنت‌های عقب‌مانده را زیر پا گذاشتند و عهد بستند تا زمانی که آن‌ها را به زیاله‌دانی تاریخ نسپردند از پای ننشینند. صحنه‌های شورانگیز دختران و پسرانی که دست در دست هم به مقابله با نیروهای سرکوبگر بسیجی و لباس شخصی می‌پردازند و ایدئولوژی اسلامی حاکمین مرتجع را به یکباره زیر سوال می‌برند به کل جامعه تازگی و شور بخشیده است.

اگر در گذشته یک تار موی زنان ایدئولوژی جمهوری اسلامی را به زیر سوال می‌برد، در خیزش‌های اخیر دختران جوان از روسری‌های خود برای پوشاندن چهره‌ی خود در مقابل جاسوسان رژیم استفاده کردند و به این وسیله هم نفرت‌شان را از حجاب اجباری نشان دادند و هم به سران رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی اعلام کردند که در مبارزه جدی هستند و قصد دارند تا رسیدن به هدف به مبارزه‌ای که تازه آغاز شده ادامه دهند. انباشت خشمی سی ساله، از زنان نیرویی ساخته است که کمترین خواستش سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است.

مردم از روز اول مبارزات‌شان با نیروی‌های سرکوبگر جمهوری اسلامی روبرو بودند و با هر آنچه که در کف داشتند به مقابله با آنان پرداختند. هزاران دختر جوان را سنگ به دست و در حال سنگربندی و زد و خورد با نیروهای سرکوبگر دیدیم. دختران و پسران با سنگ و بطری‌های آتش‌زا و آتش زدن ماشین‌های نیروی انتظامی و مراکز دشمن به مقابله با آنان پرداختند و در عمل آموختند که با دست خالی نمی‌توان در برابر روش‌های خشونت‌آمیز

نیروهای سرکوبگر ایستاد. در مبارزات اخیر بسیاری از زنان و مردان در اثر گلوله‌های دشمن جان باختند و بسیاری نیز در زیر شکنجه‌های قرون وسطایی جان عزیزشان را از دست دادند. در این دوره و در برابر کشتارها و سرکوب‌های وحشیانه رژیم اسلامی است که مردم عمدتاً با دو شعار روبرو هستند. شعاری که از جانب جناح "اصلاح طلب" حکومت تشویق و تبلیغ می‌شود این است: «برادر بسیجی چرا برادرکشی» و شعاری که از جانب مردم و به خصوص جوانان رادیکال طرح می‌شود: «می‌کشم می‌کشم آنکه برادرم کشت». اولی که تحت عنوان "انشقاق انداختن در میان نیروهای پاسدار و بسیجی و ارتش" طرح می‌شود، در واقع تلاش دارد نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را دوست مردم معرفی کند. شعار دوم انعکاس این واقعیت است که در برابر خشونت ارتجاعی باید از خشونت انقلابی استفاده کرد، اما در عین حال این شعار به فرهنگ مردسالارانه جمهوری اسلامی نیز آغشته شده است.



طی سی سال گذشته، جمهوری اسلامی بی وقفه مردان را به استفاده از امتیازات مردسالارانه نظام اسلامی تشویق کرده و کل جامعه (به خصوص مردان) را به درجات زیادی به فرهنگ و سنت‌های

عقب‌مانده جمهوری اسلامی آغشته کرده است. شعار «می‌کشم می‌کشم آنکه برادرم کشت» به خصوص در شرایطی که بسیاری از جانب‌باختگان جنبش مردم را زنان تشکیل می‌دهند دارای ماهیتی مردسالارانه است.

مردم به‌خصوص جوانان باید از دادن شعارهایی که بار مردسالارانه و تبعیض علیه زنان را دارند، خودداری کنند. جنبش مردمی باید فرهنگ مردمی هم داشته باشد. ما باید جنبش خود را از نمادها و شعارهایی که متعلق به نظام اجتماعی جمهوری اسلامی است پاک کنیم. این اصل شامل شعارهایی مانند "الله اکبر" نیز می‌باشد. نباید فراموش کنیم که سی سال پیش زنان دست به شورش علیه فرمان "حجاب اجباری" خمینی زدند، ارادل و اوباش جمهوری اسلامی با همین شعار "الله اکبر" به آنان حمله کردند و طی سی سال گذشته "الله اکبر" فرمان حمله به زنان، جوانان و کارگران و همه اقشار مردم بوده است.

با به پای گسترش مبارزات و تعمیق خواسته‌ها در مقابله با نظام جمهوری اسلامی باید بتوانیم شعارها و خواسته‌هایی را فرموله کنیم که در عمل با ارزش‌ها و معیارهای نظام مردسالار و پدرسالار مرزبندی کند. باید به این امر واقف باشیم که هر گونه وجه مشترکی با نظام زن‌ستیز جمهوری اسلامی در شعارها و خواسته‌هایمان از تیزی و برای مبارزاتمان خواهد کاست.

■ 10 آگوست 2009

زنان و بیانیه موسوی



خاک و خون کشیده شد و اقلیت های ملی سرکوب شدند. در آن دوران است که اولیه ترین حقوق کارگران و زحمتکشان لگدمال شد. در آن دوران است که به فرمان خمینی حجاب اجباری شد، گشت های کنترل حجاب زنان ایجاد شد، زنان به «جرم» عاشق شدن سنگسار شدند، حق سرپرستی کودک از زنان گرفته شد، حق طلاق به مردان داده شد، حق انتخاب شغل از زنان سلب شد، حق زن بر بدنش از او گرفته شد و صد ها قوانین ستمگرانه دیگر علیه زنان تصویب شد. آری کلیه این قوانین اسارت بار بر کرده زنان در دوران رهبری خمینی و نخست وزیری آقای موسوی و دوران طلایی مورد نظر او نهادینه شدند. و از آن زمان تا کنون زنان به اشکال مختلف بر علیه کلیه این قوانین زن ستیز مبارزه کرده اند. برای همین در چند ماهه اخیر خیل عظیمی از زنان مثل سیل مذاب به خیابان ها سرازیر شدند و اعلام کردند که سی سال بردگی بس است.

اینک در رسانه های مختلف این تبلیغات براه انداخته شده که بیانیه موسوی کف مطالبات مردم است. کف مطالبات کدام قشر و طبقه از مردم؟ این بیانیه کف مطالبات دارودسته ارتجاعی رهبران «سبز» و سازشکاران در داخل و خارج است و هیچ ربطی به کف مطالبات مردم و بطور مشخص زنان ندارد.

پیام اصلی این بیانیه به دولت ایران این است که هنوز جا دارد که بر سر حفظ نظام با یکدیگر وارد معامله شویم در غیر این صورت این امکان وجود دارد که همه ما سرنگون شویم.

کف مطالبات زنان در ایران چانه زدن و معامله با سرکوبگران و عاملین فرودستی شان و یا تغییر چند قانون نیست، بلکه بدست آوردن کلیه مطالبات پایه پشان است. کف مطالبات زنان لغو حجاب اجباری است. و امروز در میدان نبرد است که بسیاری از زنان این خواست را عملی می کنند. کف مطالبات زنان جدائی دین از دولت است. دینی که در سی سال گذشته در قوانین نوشته و نا نوشته، زنان را برده بردگان کرده است. و این زنان جسور و بی باک هستند که حجاب را به زیر می کشند و دست در دست پسران جوان به رویا رویی عملی با نظام مذهبی در روزعاشورا می پردازند. کف مطالبات زنان لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان است که بدون سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی بدست نخواهد آمد. ■

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

16 دی 1388 برابر با 6 ژانویه 2010

جنبش مردم که زنان بخصوص دختران جوان نقش مهم و پیشرویی را در آن داشته اند، وارد مرحله نوینی شده است. روز 6دی (عاشورا) فریاد «مرگ بر خامنه ای» فضای جامعه را پر کرده بود. در صحنه های غرور آفرین مبارزات مردم، زنانی را می بینیم که حجاب این سمبل اسارت را به زیر کشیده و در سنگر بندی ها و یورش به نیروهای سرکوبگر رژیم نقش ارزنده ای را ایفا نمودند.



رژیم در سی سال گذشته تلاش کرد که با برگزاری مراسم عقب مانده و پوسیده عاشورا مناسبات مردسالاری را هر چه بیشتر تقویت کند. اما امسال زنان با به زیر پا گذاشتن خرافه و سنت های ارتجاعی، این روز را به روز مبارزه علیه نظام کهنه پرست و ضد زن مذهبی بدل کردند.

مبارزه الهام بخش مردم و نقش زنان در 6 دی همه مرتجعین و سازشکاران را دستپاچه کرده و به عکس العمل وا داشته است. مرتجعین حاکم وحشت زده می خواهند با اعدام و شکنجه و سببیت بی حد روحیه مبارزاتی مردمی را که هر چه بیشتر پایه های نظام جمهوری اسلامی را به درستی نشانه رفته اند، خراب کنند و با براه انداختن حمام خون جو رعب و وحشت در میان مردم ایجاد کنند.

رهبران «سبز» در داخل و خارج از کشور سراسیمه شده و با انتشار بیانیه «آشتی ملی» تلاش دارند در مقابله با روحیه مبارزه جوانانه مردم علیه رژیم، روحیه تسلیم طلبی و خواستهای کوچک را علم کنند. چرا که مردم از چارچوبه های تعیین شده توسط اینان عبور کرده است.

موسوی در بیانیه شماره 17 خود به دولت احمدی نژاد هشدار می دهد. وی از این می ترسد که مبارزات مردم در پیشروی خود کل نظام جمهوری اسلامی را به زیر کشد و آنگاه مسئله جابجائی وی با احمدی نژاد موضوعیت خود را از دست بدهد.

موسوی در کلیه بیانیه های خود به مردم این «وعده» را می دهد که می خواهد جامعه ما را به دوران رهبری خمینی برگرداند. در آن زمانی که وی نخست وزیر بود. آن دوران برای موسوی و همفکرانش دوران طلایی محسوب می شود.

در آن دوران است که کشتار وسیع زندانیان سیاسی در دهه 60 و تابستان 67 انجام شد. هزاران هزار زندانی سیاسی اعدام و در گور های دستجمعی دفن شدند. در آن دوران است که کردستان به

ادامه از صفحه 12 مصاحبه شهزاد مجاب «شکاف نسلی»...

پُر: نظرتان در مورد نقش زنان در خیزش چند ماه گذشته مردم ایران چیست و عکس العمل در خارج از کشور به حضور زنان در این مبارزات چگونه بوده است؟

پاسخ: می خواهم از این فرصت استفاده کنم و حرف هائی مفصل تر از یک مصاحبه بزنم. امیدوارم مشکلی نباشد. هفته ی گذشته در سمیناری در دانشگاه تورنتو که بحث آن در مورد مسأله ی «زن» و «جنسیت» در مطالعات خاورمیانه بود سخنانم را با شعر شمیم، زن جوان ایرانی ساکن اروپا، شروع کردم که می گوید:

«به زور مرا کردی، و به من گفתי جنده، به همین سادگی و فردا در روزنامه ها نوشتند، زنی بدکاره به مرگ محکوم شد، من مُردم، تو نفهمیدی، به همین سادگی.»

شمیم که صدای دلنشینی دارد ترانه ای هم به یاد دوست بیست ساله اش خوانده که در سال 2000 در زندان اوین سنگسار شد. چند سطر از این ترانه را هم ترجمه کردم که می گوید:

وقتی مردم، روی مزارم بنویسید که زخم
بنویسید تکه کرید همه گوشت و تنم
بنویسید این مجازات شکل گند مذهبه
بنویسید این جنایت افتخار امته

بخصوص «مادران خاوران» به دادخواهی علیه رژیم اسلامی برخاسته اند، اما این مبارزات جایی در صحنه ی تناثر بین المللی «جایزه ی حقوق بشر» ندارد. این انتخاب ها چگونه و چرا انجام می شود؟ به نظر من این انتخاب ها اتفاقی و تصادفی نیست. اینها حاصل گره خوردن چند روند فکری در سه دهه ی گذشته است، از این رو نقش زنان در خیزش اخیر و انعکاس آن در خارج از کشور را باید در بستر این تحولات فکری، سیاسی و عملی بررسی کرد.

شرکت چشمگیر زنان در انقلاب 1357، آغاز تحول مهمی در تبدیل زنان به نیروی مهم اجتماعی در تاریخ معاصر بود. زمانی که در اولین برگزاری روز زن (8 مارس 1357) زنان در اعتراض به فرمان حجاب اجباری خمینی به خیابانها آمدند، خود را در مقابل خشونت رژیم تازه به قدرت رسیده تنها یافتند. اکثر سازمانهای جنبش کمونیستی و گروههای دانشجویی متمایل به آن ها پشت زنان را خالی کردند، آنهم به بهانه ی مهم تر بودن دیگر مسائل انقلاب یا «کارگری» نبودن خیزش زنان! این عملکرد نشانگر نفوذ تفکر کهنه در جنبش کمونیستی بود که با «بت سازی» طبقه کارگر گرایش به ندادن اهمیت تعیین کننده ی جنبش رهایی زنان برای جنبش کمونیستی داشته است. برخی احزاب به ظاهر «چپ» مانند حزب توده و دیگرانی

مقابله با رژیم اسلامی از طرف محافل سیاسی، آکادمیک، گروههای زنان و رسانه های جمعی در خارج از کشور دنبال می شود. نظر غالب تحسین، تعریف و تمجید از حرکت اصلاح طلبانه، پراگماتیستی و خشونت پرهیز زنان است. بهمین دلیل در خارج از کشور «کمپین یک میلیون امضاء» به عنوان «جنبش زنان» در ایران شناخته شده است نه به عنوان یکی از حرکات اصلاح طلبانه زنان در ایران. البته به اعتقاد من «کمپین یک میلیون امضاء» حتی در همان چهارچوب اصلاح طلبانه دارای افقی محدود است زیرا خواهان حرکت در چهارچوب نظام و ایدئولوژی اسلامی است که خود از ستون های اسارت زنان ایران است. در مقابل، کمتر کسی با نظرات افراد و گروههای زنانی که چشم اندازی فراتر از رفرم و ترمیم نظام حقوقی-قضایی موجود دارند آشنایی دارد. تحلیل و نظرات گروه های دیگر زنان که خواستار فروپاشی تمامیت نظام مردسالار-مذهبی اند، بعنوان بخشی از جنبش زنان ایران در نظر گرفته نمی شود. مثلاً، «زنائی دیگر» در بیانیه 8 مارس 1387 و اطلاعیه های گوناگون با صراحت اعلام کرده است که مسأله زنان با رفرم و درچارچوب این نظام حل نمی شود. (1) جالب است که توجه کنیم بیش از بیست سال است که خانواده ی زندانیان سیاسی دهه ی 60،

نکته ای که می خواستم برای شرکت کنندگان در این سمینار روشن کنم این بود که سی و یک سال پیش زنان با شرکت میلیونی خود در مبارزات علیه نظام سلطنتی توجه دنیا را جلب کردند. امروز هم زنان ایران پیشگامان شکستن افکار، اخلاق و رفتار پوسیده ی نظام مردسالاران-مذهبی هستند. شمیم بدرستی می گوید که سرکوب زن، سنگسار زن، خشونت علیه زن، شکل «گندمذهب» است و اگر «امتی» علیه این نظام به پا نخیزد شریک در این خشونت است. بحث و جدل زیادی در مورد این نکته ی من درگرفت که از یک طرف نشانگر وجود سردرگمی فکری در مورد قوای محرکه ی مبارزات زنان ایران- تضادهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی عمیقی که به این حرکت اجتماعی انفجاری پا می دهد - است و از طرف دیگر نشانگر نفوذ گسترده ی تفکر سیاسی میانه رو و راست گرایانه (و روش پراگماتیستی منطبق بر آن) در مورد مبارزات مردم ایران بطور کلی و مشخصاً مبارزات زنان - تفکری که تلاش می کند این مبارزات را در چارچوبه افق و منافع یک جناح رژیم و اقلیتی از ناراضیان جامعه تعریف کند و مایل است که این جنبش جوابش را در همان جویبار جستجو کند. بگذارید این نکته را بیشتر باز کنم.

سه دهه است که حرکات اجتماعی و سیاسی و ابتکارات فردی زنان ایران در

مانند مجاهدین مشغول مذاکره با رژیم نوپای اسلامی و امیدوار به شرکت در قدرت سیاسی بودند و اصولاً منافعی از خیزش زنان علیه خمینی برخیزند.

این انتخاب سیاسی نیروهای جنبش کمونیستی و جنبش دانشجویی دو نتیجه داشت:

1) سرکوب زنان راهگشای سرکوب نیروهای اجتماعی دیگر از جمله دانشجویان شد. «انقلاب فرهنگی اسلامی» از دل این گستاخی به چالش گرفته نشده ی رژیم بیرون آمد. سرکوب ملیت ها و بستن شوراهای کارگری، فراگیر کردن این گستاخی بود.

2) فرمان حجاب اجباری آغازگر اسلامی کردن کل روابط اجتماعی بود. پوشش بدن زن نمادی از تفکر مذهبی-مردسالانه از روابط دو جنس زن و مرد در تمام عرصه های خصوصی و عمومی زندگی است. این روابط بر اساس اصول مذهب تعریف و تدوین شده و بوسیله ی دولت و دستگاه عریض و طویل جاسوسی، پلیسی و سرکوبگرانه اش پیاده شد.

در مقابل این تهاجم دولتی-مذهبی، زنان ساکت ننشستند، اما شورشگری شان در یک سازمان مبارز با دوام که سازش ناپذیری با رژیم اسلامی را پیشه خود کرده باشد و مهمتر از آن متکی بر یک برنامه روشن باشد، فشرده نشد. مبارزات توده ی زنان در سه دهه ی گذشته افت و خیز زیادی داشته است و عمدتاً خودجوش بوده است. البته گروهی از زنان با افق های سیاسی تعریف شده و بطور کمابیش منسجم حرکت کرده اند. اینان ائتلافی از زنان خانواده های در قدرت، زنان جریان ملی-مذهبی، و عده ای از زنان سکولار صاحب نظر بیرون از حاکمیت هستند و برنامه شان تشویق نظام به ایجاد اصلاحاتی در قوانین ضد زن بوده است. محققین فمینیست خارج از کشور نام این تلاش ها را «فمینیسم اسلامی» گذاشتند.

بدین ترتیب بر مبارزات زنان مهر مذهبی زدند، یعنی هویتی مذهبی به آن دادند. این چرخش فکری همخوانی نزدیکی با فراگیر شدن افکار راست گرایانه در جنبش جهانی فمینیسم دارد. بدنبال فروکش کردن

مبارزات آزادیخواهانه ی سالهای 1960، روی کار آمدن دولت های محافظه کار در اروپا، آمریکا و کانادا و بالاخره فروپاشی شوروی و اروپای شرقی، سیاست و تفکر راستگرایانه در دنیای آکادمیک، در رسانه های جمعی و در فرهنگ عامه ی کشورهای سرمایه داری رشد بیشتری کرد. بزودی این فکر فورموله شد که سرمایه داری تغییر اساسی کرده و هیچ آلترناتیوی در مقابل وضع موجود نیست و فقط می توان دندان های نیز این نظام اجتماعی بیرحم را در اینجا و آنجا کندتر کرد.

نتیجه ی فراگیر شدن این ایده این شد که نوک تیز مبارزات جنبش های اجتماعی دیگر رو به دولت و سیستم های حکومتی نبود و در نتیجه مبارزات محدود به یک محله، منطقه و گروهی خاص شد و برای بهبود بخشیدن به وضع اسفبار انسانی که زیر چرخ های سنگین نظام مرد سالاری له می شدند. جنبش زنان تکه پاره بود و زیر فشارهای سیاسی و مالی سازمانهای فرا دولتی مانند سازمان ملل خصلت مبارزاتی خود را از دست داد و سازمانهای غیردولتی جای این جنبش را گرفتند. یعنی "ان.جی.ئو" زده شدند. در این جا فرصت وارد شدن به بحث های گسترده در این زمینه نیست و نمی توانم ریزه کاری های این پروسه را با جزئیات کامل توضیح بدهم. فقط به این اکتفا می کنم که جنبش زنان "ان.جی.ئو زده" به ظاهر غیر سیاسی عمل می کند و هدف اعلام شده اش اصلاح وضع زنان است. اما از آنجا که روش آن مذاکره با نظام مردسالاری-مذهبی است و نه برانگیختن یک جنبش اجتماعی برای مقابله با آن، هرگز به "اصلاحات" هم نمی رسد و در نهایت برخی ساختارهای حاکم را ترمیم می کند. جنبش زنان را به مؤسسه، اداره ی خیریه، بنگاه رفاه اجتماعی، و غیره تقلیل می دهد و بالاخره، چشم اندازی درازمدت و مشترک برای زنان ندارد، بلکه هدفش انجام "پروژه" هایی است که برای آن بودجه دریافت شده است. به عبارت دیگر بودجه سیاست حرکت زنان را تعیین می کند و نه برنامه ای دراز مدت برای بدست آوردن آزادی و

برابری. من در بستر چنین تاریخ و تحولاتی مسائل جنبش زنان ایران را بررسی می کنم. بحث من بر سر حال و آینده ی جنبش است اما برای درک وضع امروز و ترسیم مسیر آینده مجبور هستم به گذشته مراجعه کنم و موقعیت جنبش زنان ایران را در ابعاد جهانی مبارزات زنان بنگرم.

حضور زنان، مخصوصاً زنان جوان، با چهره های جسورانه و زیبا در مبارزات خیابانی که در رسانه های غرب و اینترنت بطور گسترده ای پخش شد گنجی فمینیستی دیگری ایجاد کرده است.

همانطور که در بالا گفتیم چون تا کنون زن ایرانی را «زن مسلمان» می دانستند که حجاب «فرهنگ» ذاتی اش است، امروز هم از من می خواهند به این سؤال پاسخ دهم که «آیا این تصویر زنان حقیقی است؟»، «چرا شکل یک زن مسلمان نیستند؟». اینان چنان در مورد «زن مسلمان» صحبت می کنند که گویی «مسلمانی» در ژن های آنان برنامه ریزی شده است و نه افکار و سنی که به موازات دگرگون شدن جامعه بشری دستخوش تغییرند. این سؤالها از یک طرف تفکری نژاد پرستانه است و از طرف دیگر بی اطلاعی عمیق از ساختار اجتماعی پیچیده جامعه ایران و صف آرایی های اجتماعی-طبقه ای آن را نشان می دهد. اگر رژیم اسلامی بمدت سی سال با توسل به خشونت تلاش کرد که روابط جنسیتی را اسلامی کند، فمینیستهای آکادمیک سی سال تلاش کردند که با توسل به تئوریهای نسبیست فرهنگی، هویت، پلورالیسم، اصالت، و اینترسکشنالیتی، اسارت زن ایرانی را در چهارچوب شریعت توجیه کنند. اینها حتی مقاومتهای پراکنده ی زنان علیه قوانین اسلامی را در چهارچوب مذهب محدود کردند و آنرا فمینیسم اسلامی نامیدند. اما سیر وقایع این تحلیلها را محک زد. خشونت مردسالارانه ی اسلامی، چه در عرصه ی دولت و چه در جامعه ی مدنی، تعدیل نشد، در عین حال مقاومت زنان در همه ی زمینه ها گسترش یافت. مبارزات خیابانی از تابستان تا کنون شاهی است بر اشتباه جریانهای که سالها

بود زنان ایران را تشویق به سازش با رژیم دین سالار میکردند. اصلاح طلبانی که رفرم تدریجی نظام زن ستیز را به زنان به ستوه آمده توصیه می کردند (و هنوز چنین می کنند) با ده ها هزار زنی روبرو شدند که رهایی خود را به سرنگونی این نظام گره می زدند. به من می گویند «نگفتیم باید به تدریج جلو رفت؟ ببین حالا زنها چکار می کنند؟»

ببین در این پروسه ی تدریجی چقدر یاد گرفته اند؟» این سخنان از نظر من مثله کردن واقعیات برای توجیه افق ها و روش های تسلیم طلبانه است و خود عقبنگاری دیگر است. آنچه امروز در خیابانها اتفاق می افتد سیاست سرنگونی رژیم با روش قدرتمند شدن مردم در مقابل کسانی که انحصار قدرت را در دست دارند. تداوم سیاست اصلاح طلبی نیست، بلکه گسست از آن است.

این نکته را کوتاه در مثالی می شکافم. سایت مدرسه ی فمینیستی به مناسبت فرارسیدن هشت مارس 1387 سؤالاتی مطرح کرد و از فمینیستها خواست که به این سؤالا پاسخ بدهند. یکی از این سؤالا این بود: «در آستانه ی هشت مارس 1387، چه آرزوی قابل تحقق را برای این جنبش در قلبتان دارید...؟» (علامت تأکید از من است) این از آن سؤال هایی است که پاسخ و روش را پیشاپیش فراهم کرده است. آرزوی قلبی را محدود می کند، حدود و ثغور این آرزو را در قابلیت تحقق پذیری فوری آن ترسیم می کند. بینش «مطلوب آن چیزی است که ممکن است» را تجویز می کند. در حالیکه نظام زن ستیز جمهوری اسلامی از روز اول مطلوب زنان نبوده است. فعالیت واقع بینانه و عمل گرایانه که در عرصه فلسفی در قالب پراگماتیسم فورموله شده است، اساس برنامه ی جریانات اصلاح طلب یا ترمیم طلب در جنبش زنان و در جنبش کلی مردم است. پراگماتیسم معتقد است که در هر لحظه حقیقت آنست که ممکن باشد. حقیقت جهانشمول و یا از قبل کشف شده وجود ندارد. حقیقت را تنها در ضمن عمل می توان دریافت. حقیقت، نتیجه یا معلول عمل است اما عمل وقتی

حقیقی است که سودمند باشد (به این معنا که بطور فوری نتایج قابل لمس در برداشته باشد).

فمینیست های اصلاح طلب می گویند که جنبش زنان باید به حرکت هایی دست بزند که مفید باشند مانند براه انداختن «کمپین یک میلیون امضاء» که چشم انداز اصلاح نظام قانونی رژیم اسلامی است.

مبارزات ماههای اخیر ضربه ای سخت به این رفرمیسم وارد کرده است تا آن اندازه که عده ای از رادیکالیزه شدن این جنبش به وحشت افتاده اند. اما ما زنان باید هشیار باشیم که رفرمیسم سیاست طبقه و ایدئولوژی مشخصی است. طبقه ی بورژوازی و بسیار جان سخت است و لازم است در عرصه نظری هم با آن مبارزه شود. از اینرو در این مرحله از مبارزه هشیاری زنان در بیان شفاف خواسته هایشان و اتخاذ راه و روش مبارزه جویانه برای دست یافتن به آن ها بسیار ضروری است. سپیده ی آزادی در 9 دی 1388 در سایت مدرسه ی فمینیستی می پرسد: «زنان جنبش سبز چه می خواهند؟» (2) و پاسخ می دهد «...در این جنبش آنچه به کل به فراموشی سپرده شده شعارهای برابری خواهانه در جهت حذف تبعیض جنسی است.» این واقعیت باید هشداری به همه مردم مبارز در مورد ماهیت واقعی رهبران جنبش سبز باشد. اینان در سرکوب جنبش زنان و بطور کلی جنبش مردم دست کمی از جناح حاکم نداشته اند و هنوز هم از هشدارهایی که علیه «ساختار شکنان» می دهند بوی خشونت و تخاصم می آید. خواست زنان به آزادی و برابری ساختار شکنانه ترین خواست مردم در ارتباط با نظام جمهوری اسلامی است. بی دلیل نیست که جنبش سبز آن را مسکوت گذاشته است و بی دلیل نیست که «کمپین یک میلیون امضاء» نیز در زیر خیمه سبز به این سکوت تن داده است و افراد مختلف آن به زنان هشدار داده اند که فقط باید به «خواست های عمومی» اکتفا کرد. سؤال مقابل این است که خواست زنان ایران در این مرحله ی تاریخی

بسیار مهم و حساس چه باید باشد و مهتمتر از آن این خواست را چگونه می توانند بدست آورند؟ لغو بی قید و شرط کلیه

قوانین شرعی و غیرشرعی ضد زن (که لغو حجاب اجباری در رأس آن است) همواره یکی از شعارهای مهم جنبش زنان رادیکال ایران بوده است. این خواست بخشی از خواست جدایی دین از دولت است. به اعتقاد من جنبش زنان به طور عینی و فارغ از تمایلات ذهنی هرکس به مرحله ای گذر کرده که باید با شجاعت و اعتماد به نفس برنامه و روش مبارزه خود را در مقابل جامعه بگذارد تا محور گردهمایی نیروی عظیم زنان برای دست زدن به یک مبارزه اجتماعی آگاهانه باشد.

از آنجایی که سالها یکی از دل مشغولیها و دل نگرانیهای سیاسی و آکادمیک من مبارزات زنان ایران بوده است چند سال پیش مطلبی را تهیه و به سازمانهای سیاسی چپ در خارج از کشور دادم و پیشنهاد کردم آن را به عنوان کف اصول خود اتخاذ کنند. عنوان این نوشته، "اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران" بود. در اینجا آن را (با برخی ویرایش های جزئی) تکرار می کنم تا شاید کمکی باشد برای شکل گیری برنامه مورد نظر. در حال اینها اصول ابتدایی است که به اعتقاد من باید در مورد برابری زن و مرد در میان توده های مردم فراگیر شود تا جامعه ما بتواند به گسست های ضروری از تفکرانی که سی و یک سال توسط یک نظام جهل پرست ضد زن اشاعه یافته نائل آید:

1- هشت مارس مصادف با 17 اسفند روز مبارزه برای آزادی و برابری زنان در سراسر جهان است. رژیم این روز را روز سرکوب زنان کرده است. اهمیت تاریخی و جهانی این روز را به آگاهی عمومی مردم تبدیل کنیم. یکی از مشخصه های زن ستیزی رژیم شاه و جمهوری اسلامی تلاش بیهوده ی آنها برای جایگزینی هشت مارس با روزهایی است که سمبل زن فرودست و مطیع است و نه زن آزاد و برابر.

جمهوری اسلامی و سازمانهای زنان وابسته به آن و مرزبندی با امپریالیسم آمریکا برای مؤثر بودن این تشکلات لازم است.

9- توجه مشخص به موقعیت زنان ملل تحت ستم ایران مانند کرد، عرب، بلوچ، آذری، ترکمن و زنان مهاجر افغانی از سوی تشکلات زنان بسیار مهم است. زیرا به زنان این ملل ستم جنسیتی شدیدتری وارد می شود. بیداری ملی، که در نتیجه ی ستم ملی در این زنان رشد می کند، تأثیر متناقض بر زنان دارد. از یکسو آنان را به عرصه ی مبارزه ی سیاسی می کشد و از سوی دیگر ایدئولوژی ملی گرایی غل و زنجیرهای پدرسالاری را بر کرده ی زنان محکمتر می کند.

10- ستم بر زنان از سنگ بناهای نظام ستم و استثمار در ایران است. بهمین جهت کلیه ی جنبشهای اجتماعی در مبارزه ی زنان برای آزادی و برابری ذینفع می باشند. شعارهای جنبشهای اجتماعی و حق طلبانه اعم از جنبش دانشجویی، کارگری، معلمان و غیره باید شامل اینها هم باشند: لغو حجاب اجباری، لغو سنگسار، لغو مجازات اعدام، جدایی دین از دولت، حق برابر در زمینه ی ازدواج، طلاق، مالکیت، وراثت، سرپرستی فرزندان، اشتغال، تحصیل، سفر، حق سقط جنین و آزادی معاشرت دختران و پسران در اماکن عمومی.

11- طغیان زنان در واقع ضربات محکمی بر ارکان روابط سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری می زند. فعالین جنبش کارگری باید با تبلیغ و ترویج در مورد اهمیت حیاتی مسأله ی زنان آنرا به مسأله و موضوع آگاهی طبقاتی کارگران و مبارزه ی آنها تبدیل کنند. مبارزه ی کارگران برای حقوق برابر میان زن و مرد کارگر از شروط ایجاد اتحاد در میان کارگران است. برگزاری مراسم هشت مارس در کارخانه ها یک پیروزی برای طبقه ی کارگر است. کارگران باید نشان دهند که از مبارزه ی زنان علیه مردسالاری و برای دستیابی به آزادی و برابری استقبال و حمایت می کنند و آنرا

باورهای سنتی و معیارهای اخلاقی کهنه زنان را فرسوده کرده استعداها و خلاقیت های آنان را کشته است، بیابید با رعایت اصل آزادی زنان و برابری میان زن و مرد، آفریننده و مروج معیارهای نوین در روابط میان زن و مرد باشیم.

5- جوانان دختر و پسر متحداً علیه افکار و مناسبات مردسالاری باید بپاخیزند و در زمینه ی روابط میان زن و مرد استانداردهای نوین بوجود آورند؛ استانداردهایی که تبلور روابط برابر میان زن و مرد در همه ی زمینه ها، از محیط خانواده، کار و تحصیل تا روابط عاطفی باشد.

6- معلمین کشور باید از آموزش متونی که ناقض اصل برابری زن و مرد است خودداری کنند. به جای معیارها و باورهای سنتی و مذهبی درباره ی زن، معیارها و باورهای نوین که مبشر برابری و آزادی زنان و کل بشریت است را در میان کودکان و نوجوانان آموزش دهند.

7- فقر اقتصادی بیش از همه از میان زنان قربانی می گیرد. جمهوری اسلامی فاصله ی طبقاتی را گسترده کرده است. در شرایطی که زنان از اغلب فرصتهای شغلی بدلیل زن بودن محرومند، این وضعیت دهشتناک بسیاری را بسوی تن فروشی بعنوان تنها منبع کسب معاش می راند. زنان کارگر اولین کسانی هستند که در معرض اخراج و حذف مزایا قرار می گیرند. گسترش بیسابقه ی فقر و فحشا فریادی است که به اضطرار برقراری عدالت اجتماعی و توزیع ثروتها و امکانات اجتماعی را طلب می کند. امری که فقط با سرنگون شدن جمهوری اسلامی و آن اقلیتی که به بهای فقر اکثریت مردم ثروتهای افسانه ای گرد آورده اند، امکان پذیر است.

8- ایجاد تشکلات مستقل زنان برای پیشبرد مبارزه برای آزادی و برابری زنان یک ضرورت حیاتی است. این تشکلات نقش بسزایی در بالابردن آگاهی زنان و کل جامعه نسبت به بی حقوقی زنان و لزوم مبارزه علیه این بی حقوقی داشته و خواهند داشت. مرزبندی با رژیم

2- امروز بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار دولت حاکم است. در جمهوری اسلامی ستم بر زن در بالاترین رده های دولت طرح ریزی می شود و به اجرا در می آید. قانون اساسی، جزایی و مدنی علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهمترین اهرمهای رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان است. این قوانین باید فوراً ملغی شوند. جدایی دین از دولت و مشخصاً قطع فوری استفاده از احکام قرآن و فقه در مورد زنان جزو اولیه ترین شرایط آزادی و برابری زنان است. گشتیها و ارگانهای انتظامی مخصوص زنان باید منحل گردند و آزار زنان در مجامع عمومی و سیاسی توسط لباس شخصیها متوقف شوند.

3- نظام مردسالاری- مذهبی حاکم مردان را به استیلاجویی بر زنان تشویق و وادار می کند. این روابط که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه نیز هست زیرا کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را تقویت می کند. افزایش خشونت مردان علیه زنان در خانواده، از اشکال بظاهر بی ضرر مانند محدودکردن زنان و دختران در فعالیتهای روزمره ی زندگی شخصی و یا شرکت در فعالیتهای گسترده ی سیاسی-اجتماعی، تا اشکال آشکار خشونت مانند ضرب و شتم و به قتل رساندن، نتیجه ی تقویت روابط پاتریارکی است. گسترش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و دختران جوان یک عکس العمل در مقابل فضای خفقان آوری است که روابط مردسالاری برای زنان ایجاد کرده است. سلطه جویی مردان بر زنان را باید محکوم کنیم و مردسالاری را یکی از برجسته ترین موانع رشد و پیشرفت دمکراسی در جامعه بدانیم. به این جهت، طغیان زنان علیه مردان سلطه گر و علیه روابط پاتریارکی عادلانه است و باید از آن حمایت کنیم.

4- علیه تمام باورهای سنتی مبنی بر ناتوان و فرودست بودن زنان و لزوم تبعیت زن از مرد باید خط باطل بکشیم. مبارزه برای پاک کردن اذهان جامعه از این باورها وظیفه ی همه ی ما است. این

جامعه طبقاتی و موقعیت اجتماعی زن

دسته هشت مارچ افغانستان

از زمانیکه مالکیت خصوصی عرض اندام نمود و جامعه بدو طبقه ستمگر و ستمکش منقسم گردید درچنین جوامعی زنان از دو ستم رنج می برند یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم مرد برزن، جامعه طبقاتی مردان را بکار تولیدی و زنان را بکار خانگی کشاند.

تجزیه دوگانه خانواده و جامعه، درجوامع طبقاتی بشدیدترین وجهی بیداد میکند مسئولیت ارزش مصرفی را بعهده زنان و تولید ارزشهای مبادله ای را برعهده مردان گذشته است و دراین زمان که زنان برای مصرف و مردان برای مبادله تولید می کنند این تفاوت تولید مسئولیت سنگینی را متوجه زنان ساخته که هم باید از اموال خصوصی مرد مراقبت کنند و هم نسل آینده کارگران را پرورش دهند. در این زمان کارمزد بگیر (کاراجتماعی) بار اضافی بردوش زنانست، کشاندن زنان بکاراجتماعی در جامعه سرمایه داری به هیچوجه از مسئولیت کارهای خانگی آنها نمی کاهد. زمانی این تفاوت تولید از میان می رود که برابری بین زن و مرد در جامعه حکمفرما میگردد که کار زنان و کار مردان از یکنوع باشد و اینکار عبارت ارزش مصرف اجتماعی است نه برای فرد منفرد، و از این طریق است که خانواده و جامعه در دو قلمرو اقتصادی مجزا باقی نمی ماند" آنچه امروز کارخصوصی خانگی است باید تبدیل بکارعمومی شود تا زنان بتوانند بطور کامل به بلوغ اجتماعی برسند". آنجا است که تمایز میان افکار و عقاید پنادارگربان و پیروان فلسفه علمی بوضوح آشکار می گردد.

از دیدگاه باند خائن اخوان و روحانیون خود فروخته ورژیم پوشالی زن و مرد نمیتوانند در مسائل اجتماعی از حقوق مساوی برخوردار باشند و بنظر آنها از ابتدای پیدایش زن، وظیفه زن در آشپزخانه و تولد اطفال و پرورش آنها برای تربیت نسل آینده کارگران بوده و مرد باید در کارهای بیرون یعنی کارتولیدی سهیم گردد و از بابت حقوق هیچگاه نمی توانند زن و مرد با هم مساوی باشند چنانچه روی همین افکار و عقاید منحنط شانسست که روز بروز وظیفه زنها را محدود به چهار دیوار خانه میکند و آنها را از کارهای اجتماعی منع و خانه نشین می نمایند.

از دیدگاه بنیادگرایان مذهبی اصلا زن حق ندارد که از خانه بدون اجازه شوهرش بیرون برود و اگر بدون اجازه کاری انجام دهد باید که تهدید و بسرحد کتک کاری سرزنش شود، زمانیکه از دستورات مرد کاملا پیروی کرد، در آن زمانست که مورد الطاف مرد قرار می گیرد، زن فقط باید در چهار دیوارخانه محبوس باشد.

رژیم پوشالی گرچه به ظاهر از حقوق زنان دفاع می نماید، طوریکه عملا نیز تثبیت نمود که مهرتائید بر بردگی زنان زده است. " قانون احوالات شخصی صیه اهل تشیع" تثبیت کننده این مدعا است از زمانیکه مرد، زن را پدیده تحقیرنگریست و بعنوان وسیله جنسی قلمدادش کرد، همین مسئله باعث گردید که او را از چشم دیگران مخفی نگهدارد، و مستبدان همیشه در شهرهای کوچک و بزرگ بدنبال زنان

بودند که هم از آنها کار بکشند و هم بعنوان وسیله جنسی از آنها استفاده کنند تا قبل از سال 1919م در افغانستان تمام پادشاهان و مستبدان، حرمسراهای شان از زنان پر بود و هر زمانیکه میل و خواهش شان بود آنها را بعنوان وسیله جنسی مورد استفاده قرار میدادند، و شاهان بخاطر حفظ موقعیت خویش هر دفعه هزاران دختر جوان و خوش صورت را بعنوان هدیه بدر بار خلفای بغداد روان می نمودند و اکثریت حرمسراها تاحدود ده الی دوازده هزار زن محبوس داشت، زمانیکه اعراب از طرف غرب افغانستان تاختند و زنان را در جمله اسیران جنگی به کنیزی گرفتند، بدربار خلفا و امرای بزرگ عرب و سبندند، به طور مثال در مصر عباسیان، از زنان ملل مختلفه در دربار و خانه های امر آنقدر زیاد بود که عبدالله بن طاهر فوشنجی چهارصد دوشیزه نوجوان را بدر بار خلیفه بغداد از خراسان فرستاده در حالیکه او چهار هزار زن دیگر هم داشت. و الرشید خلیفه دو هزار زن داشت و ازین زنها برخی چنان بودند که قیمت شان! تایک میلیون دینار میرسید از روی اسناد رسمی احصائیه عایدات مالی در بار خلافت حدود 232 هه مطابق 846م که تدوین گردیده، در قسمت درآمد مالی سرزمین های مشرقی خلافت عباسی ضبط گردیده که از کابل دو هزار کنیز، غزی بقیمت ششصد هزار درهم بدربار خلافت فرستاده شد.

در عصر حاضر هم باند خائن و بنیادگرایان مذهبی دست کمی از مستبدان آن دوره ندارند حتی در طول مدت جهاد خویش بخاطر اینکه اعراب درجه بمانند هزاران دختر و زن خوشرو را به بداران عربی خویش هدیه به دادند و یکده زیادی را هم بالای شان فروختند که بعد از مدت معاشقه بازی اعراب خائن زنان را دو باره به پاکستان برگردانند و بدون سرنوشت رها ساختند. این نمونه از دستاورد های باند های خائن بنیادگرایان مذهبی و اعراب جنایت پیشه است که تحت شعار اسلام در جبهات میامند و زنان این مرز و بوم را بعنوان کنیز و اسیر با خود میبردند. باند خائن " خلق" و پرچم هم دست کمی از باند اخوان نداشتند گرچه آنها دختران و زنان هدیه ندادند و فروختند، اما شبها زنان را در دفاتر روسها بخاطر معاشقه بازی روان می نمودند، و دست ملیشه های جنایتکار را بازگذاشته بودند. این جنایتکاران هر زن و دختری را که به نظرشان می آید یا با زور از پدرش می گرفتند و یا اینکه با زور با موترها سوار نموده با خود می بردند. رژیم دست نشانده روسها علاوه بر اینکه علیه این جنایت مبارزه نکرد، بلکه بخاطر تطمیع ملیشه های جنایتکاران حامی این عمل شنیع شان بود.

"ظهور و هابیگری در افغانستان يك پدیده نو نیست، ولی از سال 1984 به بعد سیل روز افزون اعراب داوطلب به داخل افغانستان سرازیر شد، در حالیکه عربستان و دیگر کشورهای عربی در خلیج فارس مبالغ انگفتی را برای ساختن صدها مدرسه مذهبی جهت تعلیم طلبه های افغانی در پاکستان اختصاص داده بودند. هزینه تحصیلی

پیش می‌یابد که آیا کسی زن لخت و یا نیمه عریان در بازارها دیده است که چنین اعلامیه‌ها صادر می‌گردد؟ خیر
 در این اعلامیه فقط تحقیر و توهین به مقام زن و ندیده گرفتن افکار و عقاید زنان است درحالی‌که زنان از شرافت و کرامت انسانی بالائی برخوردار هستند، عفت و زندگی کاملاً شرافتمندانه را در نظر دارند و مطابق به اصول و موازین انسانی حرکت می‌کنند هدف از صدور چنین اعلامیه‌ها جدا کردن زنان از مردان و کشاندن زنان بطور کامل در کار آشپزی و تولد اطفال می‌باشد.

هدف اصلی این باند از حجاب صد درصد اسلامی پوشاندن کامل زنان از مردان است این بنظر ایشان نباید که اصلاً مردان زنان را ببینند. اهداف عمده شان این بود که به مرور زمان زنان را کاملاً خانه نشین و از کارهای اجتماعی کنار بکشند و روز بروز محدودیت زن را تحت عنوان حجاب زیادتر کنند از نظرایشان زن املفساد و یک عامل گناه در جامعه است بدین خاطر است که تاکید صد درصد حجاب اسلامی (ندیدن مرد زن) را دارند، زیرا که هرگاه مرد زن را ببیند در فساد غوطه ور میشود، آنها بخاطر حفظ موقعیت خود و باداران خویش می‌خواهند که زنان را از کار اجتماعی کنار بکشند، رژیم پوشالی ظاهراً از حقوق زنان دفاع می‌نماید، اما در عملاً باتائید " قانون احوالات شخیصه اهل تشیع" ادامه دهنده راه طالبانیزم می‌باشد. رژیم پوشالی درک نیز می‌کوشد که زنان را از کار سیاسی و اجتماعی کنار بکشد. هرگاه زنان در کار اجتماعی شرکت کنند، علت همه‌ای بد بختی‌های خویش را درک نموده و به مبارزه روی می‌آورند در این زمان است که منافع طبقه حاکمه زیر ضربه قرار بگیرد و هر آن و لحظه به سمت نابودی کشیده میشود، زیرا که زنان برای رشد جامعه نقش موثری داشته و دارند. برای اینکه زنان بتوانند در انقلاب شرکت نمایند باید که معرفت سیاسی آنها بالا رود و به مبارزه طبقاتی روی آورند، بدون شرکت بخشی اعظمی از زنان، انقلابی که حامی منافع توده زحمتکش باشد نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در شرایط کنونی رژیم پوشالی و روحانیون که حامی منافع امپریالیزم و فنودالیزم می‌باشند، نسل جوان بخصوص زنان را از سیاست منع می‌نمایند و اعلان نموده اند که زنان هیچ‌گونه حقی ندارند که در سیاست دخالت کنند و روز به روز هم محدود، فعالیت زنان را تنگ تر نموده تا اینکه کاملاً آنها را خانه نشین نمایند.
 رسالت تاریخی انقلابیون است که علیه امپریالیستها اشغالگر و تمامی نیروهای عقب‌گرا و ستمگر جامعه مبارزه جدی نموده و در بالا رفتن آگاهی سیاسی تمامی نیروهای ملی و دموکرات و بالخاصه زنان که ستمکش‌ترین ستمکش‌شان اند جدیت تمام به خرج دهند و پیوند عمیقی و انقلابی خویش را با توده‌ها مستحکم نمایند و فقط از طریق بیرون راندن نیروهای اشغالگر و انقلاب ملی دموکراتیک (دموکراسی نوین) و انقلاب اجتماعی است که میتوان به تمام ستم طبقاتی و خاصاً ستم مرد بر زن پایان داد. ■

طلبه‌ها را نیز عربستان می‌پرداخت، این طرحها وقتی جامه عمل بخود پوشید که فقدان امکانات و تسهیلات آموزشی در افغانستان بیدار می‌کرد."

(مجموعه مقالات دومین سیمینار افغانستان مقاله الیور و صفحه 333)
 "حتی مبارزان متعصب (هدف باند اخوان است) نه فقط به یک پیروزی مهم دست می‌یافتند، بلکه سعی داشتند محبوبیت مجاهدین را در نزد عامه مردم بالا ببرند و با کافر پنداشتن نیروهای دولتی، زنان آنها را بعنوان برده و غیره می‌فروختند" (همان کتاب ص 334)
 در قسمت تاریخچه اخوان و نقش امپریالیسم در تشکیل سازمان اخوان در شماره بعدی نبرد زن مفصلاً صحبت خواهیم نمود. در اینجا نقش خائنه امپریالیسم و کشورهای خائن عربی وابسته بآن کاملاً مشخص میشود که از ابتدای کودتای 7 ثور به این طرف علاوه بر تشکیل احزاب جهادی ب فکر تشکیل نیروهای کاملاً متعهد و عقیدت‌گرا در افغانستان بوده اند تا از این طریق بتوانند که منافع خویش را در افغانستان حفظ نمایند پولهای زیادی را در مدارس دینی خرج نمودند و طلبه‌های امروزی همان دست پرورده‌های دیروزی کشورهای ارتجاعی اعراب با حمایت امپریالیستها است.

این باند‌های خائن همه مرتد، پست و بی‌وجدان اند و باید که تمامی نیروهای ملی و انقلابی آنها را در صفوف دشمنان توده زحمتکش افغانستان جای بدهند، تا محو کامل نیروهای ستمگر به مبارزه خویش ادامه داده تا که روابط اقتصادی سالم در جامعه حکمروا گردد، زیرا که روابط اقتصادی ناسالم حاکم در جامعه است که زن را فرمانبردار مرد و به ملک خصوصی او تبدیل نموده است و قانون طبقه حاکمه در جوامع طبقاتی به ضرر آنان است و بدین ترتیب همه چیز و بالاخصه حجاب بزنان تحمیل میشود، که این خود ناشی از بردگی زن برای مرد است که برگرد زن تحمیل میگردد، رژیم پوشالی هم متکی بر دوره پدرسالاری می‌باشد و برستم مرد بر زن مهر تائید می‌گذارد و زنان را هر چه بیشتر به پشت دیوارهای بلند حجاب روان می‌نماید از دیدگاه ایشان جای زن در خانه است و زن از نظر اقتصادی باید متکی به مرد باشد این خود یک نوع تحقیر و توهین و حتی تجاوز بمقام انسانی نیمه از افراد یک کشور میباشد، یک نکته اینجا قابل یادآوری است که از نقطه نظر طبقه حاکمه و باند اخوان حجاب فقط این است که زنان باید کاملاً خود را از بیگانگان بیوشانند و از خانه بیرون نیایند، معنی تحت الفظی حجاب عبارت از پرده و یا حایل می‌باشد چنانچه باند اخوان فروخته طالبان در اطلاعیه که روز سه شنبه 30 سرطان 1375 خویش در روزنامه اتفاق اسلام نوشتند که " بتمام اهالی محترم ولایت هرات ابلاغ میگردد تاسنت گذاشتن ریش را مراعات نموده، موهای سر را اصلاح نمایند وظیفه انات هنگام رفت و آمد در شهر صد فیصد حجاب اسلامی را رعایت نمایند" در غیر آن با متخلفین مطابق با مریه محترم امرالمومنین رعبرتحرک اسلامی طلبای کرام برخورد شرعی صورت می‌گیرد." در اینجا سوال

دو روش، دو راه و دو افق

در پرتو تظاهرات 16 آذر مقابل سفارت جمهوری اسلامی - لندن



دوشنبه 16 آذر فعالین تشکل زنان هشت مارس به همراه کمیته جوانان و شورای همبستگی با مبارزات مردم تظاهرات ایستاده ای را در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار کردند. در این تظاهرات نیروها و فعالین منفرد دیگری نیز شرکت کرده بودند.

در 16 آذر صف دیگری که به صف سبزها شهرت دارد نیز جدا از صف ما حضور داشتند. البته در صف سبزها انشعاب رخ داده است و به واقع در بین آنان چندین صف سبز شکل گرفته است. اما اختلافاتشان بر سر این است که چه جناح و دسته ای از این رهبری ارتجاعی قدرت بیشتری را کسب کند. این دعواها هیچ ربطی به منافع مردم ندارد. همان طور که برگزاری 16 آذر نیز ربطی به دارو دسته جناح «اصلاح طلب» حکومتی ندارد. هم اینها بودند که پس از انقلاب 57 تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به دانشگاهها یورش بردند، بسیاری از دانشجویان انقلابی و چپ را روانه زندان کردند، بسیاری از

کندید با تکیه به پلیس به اهدافتان برسید. تلاش دارید تحت نام اینکه بزرگتر هستید جلوی فعالیت دیگر نیروها را بگیرید. شما با برخوردانهایی که می کنید و روشی که در پیش گرفته اید در ماهیت همان برخورد و روشی است که بسیج در ایران در مقابل مردم انجام می دهد و پاسخ مردم به بسیج هم به خوبی می دانید.

بالاخره ما پس از نصب پرچم و پلاکارد به دادن شعار پرداختیم. ما شعار می دادیم که « دانشجو آگاه است از ارتجاع بیزار است » آنها شعار می دادند که « دانشجو می میرد ذلت نمی پذیرد »، ما شعار می دادیم که « جمهوری اسلامی رژیم ارتجاعی مرگت فرا رسیده »، آنها شعار می دادند که « مرگ بر دیکتاتور »، ما شعار می دادیم که « مرگ بر این رژیم مذهبی »، آنها شعار می دادند که « نصر من الله »، ما شعار می دادیم که « مرگ بر این رژیم زن ستیز »، آنها شعار می دادند که « خامنه ای حیا کن رهبری را رها کن »، ما شعار می دادیم که « مرگ بر این رژیم سنگسار » آنها شعار می دادند که « ما اهل کوفه نیستیم پول بگیریم بایستیم »، ما شعار می دادیم که « جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد »، آنها شعار میدادند که « یا حسین میرحسین » و از کل شعارها و اعلامیه ها در این روز و روزهای دیگر می توان دو روش، دو راه و دو افق کاملاً متفاوت را دید.

رهبری سبزها تلاش می کنند با طرح مباحث ارتجاعی که فشرده آن در بیانیه ها و شعارهایشان منعکس است مانع از تمایلات ضد رژیم مردم شوند. دائماً در بوق و کرنا می دمند که مبادا توده های این آگاهی برسند که برای ساختن یک جامعه نوین باید اول مانع

استادان مترقی را از کار بی کار کردند و تلاش کردند که دانشگاه را به مدرسه طلاب مبدل کنند. اما زهی خیال باطل. ما بعنوان یک تشکل رادیکال زنان همواره با طرح مطالبات زنان تلاش کرده ایم که مسئله زنان تحت عنوان مسائل «بزرگتر» به فراموشی سپرده نشود. چرا که این روزها یک بار دیگر موضوع زنان تحت عناوین گوناگون حتی از جانب «کنشگران» زنان به کناری گذاشته شده است و موضوعات «کلان» عمده شده است.

در این تظاهرات نیز علاوه بر پرچم سازمان زنان هشت مارس پلاکاردهایی هم چون «لغو حجاب اجباری»، «جدائی دین از دولت»، «نه به سنگسار»، «زنان برای جهانی عاری از ستم و استثمار مبارزه می کنند»، «سرنگون باد رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی»، «نه به امپریالیسم» و شرکت کردیم.

در طول سه ساعت تظاهرات صف ما تلاش داشت خواست زنان، دانشجویان و کل مردم را از طریق سر دادن شعارها در بین ایرانیان و مردم رهگذر ابراز کند.

از ابتدای شرکتمان در این تظاهرات که رهبری سبزها تلاش داشتند برای نصب پارچه بزرگ سبزشان از نصب پرچم های ما بخصوص که رنگشان هم قرمز است مانع ایجاد کنند، شروع شد. رهبری سبزها تحت عنوان این که ما بزرگتر هستیم سعی داشتند که فضای بیشتری را به خود اختصاص دهند و از آنجا که نتوانستند ما را قانع کنند، طبق معمول به پلیس انگلیس تکیه کردند. به رهبری سبزها گفتیم که شما با هزار دروغ و کلک تلاش می

و افقی که هیچ تفاوتی با برنامه و افق جمهوری اسلامی ندارد و بارها و بارها تاکید شده است که «جمهوری اسلامی نه کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» مسیر مبارزات مردم را تعیین می کند و یا اینکه برنامه و افقی که در پی نابودی کهنه و برقراری جامعه نوین است. جامعه ایی که دین از دولت جدا باشد، جامعه ای که زنان در آن تحت ستم نباشند، جامعه ای که در آن سرکوب و زندان و شکنجه نباشد، جامعه ای که در آن آزادی بیان و عقیده باشد، جامعه ای که در آن برابری باشد، جامعه ای که در آن ملیتهای مختلف تحت ستم نباشند، جامعه ای که در آن ستم و استثمار نباشد.

در این میان این وظیفه تمامی نیروها بخصوص بخش رادیکال جنبش زنان است که با دامن زدن به مبارزات گسرنده و طرح خواسته های زنان در آن و هم چنین با فرموله کردن هر چه بیشتر مطالبات پایه ای زنان سطح خواسته ها را بالا برده و اجازه ندهند که مثنی مرتجع و سازشکار از نفرت و خشم به حقشان استفاده کنند. معیار سنجش اینکه هر نیروی چه برنامه ای و چه افقی را برای کل مردم ایران در دست دارد و این برنامه و افق تا چه اندازه منافع مردم را نمایندگی می کند به این بستگی دارد که معیارش در مورد آزادی و برابری زنان چیست.

راهی پرپیچ و خمی در مقابلمان است، اما آینده می تواند درخشان باشد به شرط اینکه بتوانیم با تمام نیرو مسیر مبارزات زنان، جوانان و کل مردم را در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جامعه نوین جهت دهیم. وقت تنگ است لحظه را دریاب!

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)-انگلستان

12 دسامبر 2009

اصلی یعنی جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. مبدا زنان جرئت کنند از گلیمی که اینها سی سال است برایشان بافته اند، پایشان را بیرون بگذارند و به دنبال جامعه ای باشند که هیچ زنی تحت ستم قرار نگیرد. مبدا خواستهایشان ضدیتی با قانون اساسی رژیم اسلامی پیدا کند.

قانون اساسی ای که بوسیله پیاده کنندگان آن یعنی سران و سلاطین جمهوری اسلامی در طول سی سال گذشته هزاران هزار نفر را «قانونا» کشتار کرد. قانون اساسی ای که مجوز تجاوز را به سرکوبگرانش در زندانها علیه زنان صادر کرده است. قانون اساسی ای که حجاب را اجباری کرد، حق طلاق و حضانت را از زنان گرفت. قانون اساسی ای که قوه قضائیه جمهوری اسلامی با اتکا به آن صد ها زن را به جرم عاشق شدن سنگسار کرد. قانون اساسی ای که به مردان این اجازه را داد که تحت نام دفاع از «ناموس» به کشتار زنان بپردازند. قانون اساسی ای که زنان را در فرودستی مطلق قرار داده است. رهبران سبزها چه در داخل و چه در خارج تلاش دارند از همه امکانات مالی و ارتباطات بین المللی و رسانه های ارتجاعی که در دست در اختیارشان قرار دارد بیشترین استفاده را بکنند و از نفرت و بیزاری سی ساله مردم از جمهوری اسلامی به نفع خود سود جویند.

اما موضوع اصلی این است که مردمی که این چنین بر علیه جمهوری اسلامی مبارزه می کنند و مرگ را تحقیر می کنند، زنانی که در صف مقدم مبارزات شجاعانه می رزمند، جوانانی که با صدای بلند اعلام کردند که «زندان، تجاوز، کهریزک، دیگر اثر ندارد»، یک بار دیگر زیر پرچم جناحی از همین جمهوری اسلامی خواهند رفت یا نه؟ به این بستگی دارد که در راس این مبارزات چه نیروی با چه برنامه و افقی قرار می گیرد. آیا برنامه



چه شورانگیز است هنگامی که زنان با طغیان خود مرتجعین و واپسگرایان زن ستیز اسلامی را به مبارزه می طلبند. چه مسرت بخش است هنگامی که زنان با مبارزات گسترده خود نظم کهن و پوسیده را به مصاف طلبیدند. زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم.

راهپیمائی بمناسبت روز جهانی زن در چند کشور - 8 مارس 2010

بدون شرکت فعال زنان هیچ انقلابی به پیروزی نمی رسد.

بدون آزادی زن، جامعه آزاد نخواهد شد و

بدون سرنگونی جمهوری اسلامی زنان آزاد نخواهند شد!

روز جهانی زن و گرامی داشت یاد و خاطره زنانی که برای رهایی از ستم مبارزه می کنند

اگر از 31 سال تحمیل قوانین زن ستیز اسلامی پر زمام به خشم آمده اید!

اگر از 31 سال حکومت ظلم و استبداد مذهبی به تنگ آمده اید!

اگر قلبتان از به زمین افتادن گلهایی چون نداء، ترانه و ... به درد آمده است!

اگر از نابرابری و ستم جنسیتی علیه زنان نفرت دارید!

اگر از هر شکلی از مردسالاری بیزارید!

در مبارزات روز جهانی زن علیه جمهوری اسلامی شرکت کنید!

آمریکا: شنبه 6 مارس - وست ود

زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!

لس آنجلس: یکشنبه 7 مارس 2010

فوروم: " حجاب اجباری و حاملگیهای اجباری: فرهنگ، اخلاقیات و آزادی زنان"

انگلستان- لندن: 7 مارس 2010 مقابل سفارت جمهوری اسلامی

چه شورانگیز است هنگامی که زنان با طغیان خود مرتجعین و واپسگرایان زن ستیز اسلامی را به مبارزه می طلبند.

چه الهام بخش است هنگامی که زنان با صدای رسای خود در مبارزاتشان به مرتجعین مردسالار جمهوری اسلامی اعلام کردند که زمان شما ای ورشکستگان تاریخ بسر آمده است.

چه مسرت بخش است هنگامی که زنان با مبارزات گسترده خود نظم کهن و پوسیده را به مصاف طلبیدند و با طغیانشان به جامعه ما حیات و سرزندگی بخشیده اند.

کانادا- ترانتو: یکشنبه 7 مارس - ایستگاه نودت بورکمان- میدان مل لسن

این تظاهراتها: متعلق به همه کسانی است که علیه زنان، شکنجه؛ تجاوز مبارزه می کنند!

متعلق به همه کسانی است که برای حق آزادی پوشش، حق طلاق، حق حضانت، حق زن بر بدن خود و همه حقوق اولیه برای زنان مبارزه می کنند.

متعلق به همه آزادیخواهان و نیروهای سیاسی انقلابی و مترقی است که خواهان برابری میان زنان و مردان در همه حیطه های زندگی و رفع هر گونه ستم جنسیتی هستند.

متعلق به همه زنان و مردانی است که رهانی و آزادی زنان را جزو معیار و سنجش پیشرفت و آزادی جامعه می دانند

هلند: یکشنبه 7 مارس در روتردام و دوشنبه 8 مارس در دن هاگ

آزادی جامعه در گرو آزادی زن است / سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران

ما زنان در هلند امسال 8 مارس روز جهانی زن را بصورت راهپیمائی و اکسیون در شهرهای روتردام و دن هاگ هلند برگزار می کنیم تا صدای اعتراض خود و میلیونها زن و مردی که به قوانین ضد بشری و تبعیض آمیز نظام موجود معترض هستند را به گوش مردم جهان برسانیم.

بلژیک - بروکسل: شنبه 6 مارس - " ساختمان بورس"

ما همراه با مردم در راهپیمائی شرکت می کنیم و پیام رادیکال "رهایی زنان از چنگ سرمایه داری و ارتجاع را سرمی دهیم."

آلمان – برمن: 8 مارس 2010 - Marktplatz

رهایی زن معیار رهایی جامعه است

ما زنان 8 مارس برمن در نظر داریم به مناسبت روز جهانی زن آکسیون اعتراضی،

با شعار نه به جمهوری اسلامی، نه به امپریالیسم،

در حمایت از مبارزات و قهرمانی های زنان ایران در دهه های گذشته و ماههای اخیر برگزار کنیم. و از تمامی انسانهای برابری طلب و آزادی خواه که علیه: ستم جنسی، نابرابری حقوق بین زن و مرد، زندان، شکنجه و تجاوز، مبارزه میکنند دعوت می کنیم، تا ما را با حضور خود در این آکسیون یاری رسانند.

پوستر انگلیس و آمریکا



**Break the Chains!
Unleash the Fury of Women As a
Mighty Force for REVOLUTION**

**رنجیرها را بگسلیم!
خشم زنان را بمنابه
نیروی قدرتمندی
برای انقلاب رها کنیم**

"MARCH 8 is special this year. We are honored to stand together with and affirm our sisters and brothers in Iran who for the last year have heroically defied batons, bullets, harsh prisons and now hanging."

**¡Romper las cadenas!
Descadenar la furia de la
mujer como una fuerza
poderosa para la REVOLUCIÓN**

- WWW.8MARS.COM

**SATURDAY • MARCH 6
4PM • RALLY WESTWOOD & KINROSS
JUST NORTH OF WILSHIRE
6PM • MARCH THROUGH WESTWOOD**

در حمایت از زنان جنگاور خیابانهای تهران سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

www.8mars.com

FORUM • SUNDAY • MARCH 7 • 4PM
IMMANUEL PRESBYTERIAN CHURCH • 3300 WILSHIRE BL. LA 90010
"Break the Chains! Unleash the Fury of Women
as a Mighty Force for REVOLUTION"

INTERNATIONAL WOMEN'S DAY COALITION
IWDLosAngeles@gmail.com • 323.490.2647.
Find us on Facebook at IWDLosAngeles.

اگر از سی و یک سال تحمل قوانین زن ستیز اسلامی بر زنان به خشم آمده اید!
اگر از سی و یک سال حکومت ظلم و استبداد مذهبی به تنگ آمده اید!
اگر قلبتان از به زمین افتادن کلهایی چون ندا، ترانه، و... به درد آمده است!
اگر از نابرابری و ستم جنسیتی علیه زنان نفرت دارید!
اگر از هر شکلی از مرد سالاری بیزارید!

**به راهپیمایی ما به مناسبت روز جهانی زن
در دفاع از مبارزات زنان علیه جمهوری زن ستیز اسلامی
در ۷ مارس ۲۰۱۰ بپیوندید!**

سخنرانان:

کیسو شاکری آواز خوانی
زینا کرباسی شعر خوانی
ارشک فراهانی رب اعتراضی
ناهید نعیمی اجرای تئاتر

پیام سازمان زنان هشت مارس

اینجی کایا (جنش دمکراتیک زنان اروپا)
پاسمین میظر (کارزار دستها از مردم ایران کوتاه)
هوژن محمود (سازمان آزادی زنان در عراق)
سبرینا قریشی (ببا خاستن میلیون زنان)

زمان: ۷ مارس ۲۰۱۰، ساعت ۱۲

شروع تظاهرات: مقابل سفارت جمهوری اسلامی

16 Princes Gate, London SW7

Nearest Underground: South Kensington

سازمان زنان ۸ مارس (ایران-افغانستان) - انگلستان

حمایت کنندگان: ببا خاستن میلیون زن - جنش دمکراتیک زنان اروپا - سازمان آزادی زن در عراق (کمینه خارج)
ریشم مقاومت - کمینه جوانان (انگستان) - شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران - کارزار دستها از مردم ایران کوتاه

www.8mars.com
zan_dem_iran@hotmail.com

فیلم بمناسبت روز جهانی زن در یوتیوت

http://www.youtube.com/watch?v=IGuSsrop62I&feature=player_embedded